

بمضور وی نوشته است آشکار میشود. مشیرالدوله از قول ملکم به وزیر خارجه مینویسد:  
 «او میگوید بدستور شخصی شاه فراموشخانه را دایر کرده و بامر او این انجمن را  
 منحل کرده است»<sup>۱</sup>.

این گزارش که جزء اسناد سفارت ایران در اسلامبول میباشد نشان میدهد که  
 ناصرالدینشاه از ابتدا میدانسته که فراموشخانه چیست و دستور تشکیل آنرا به ملکمها  
 (پندر و پسر) داده است، اما بعداً او را از ادامه اینکار بوحشت انداخته‌اند و برای  
 اثبات اینکه شاه از تشکیل فراموشخانه مطلع بوده، نوشته ونظریه وزیر مختار فرانسه  
 در ایران را نقل میکنیم که بنوبه خود بسیار جالب توجه است. این وزیر مختار که  
 کنت دوگوبینو نام داشته است، سالها در ایران عاموریت سیاسی داشته و بتحقیق یکی  
 از ایران‌دوستان بنام است و کتابهای متعددی درباره کشورها نوشته است. او در کتاب  
 «فلسفه مذاهب و فرق آسیا»<sup>۲</sup> هنگام بحث درباره فرقه بهائی علت تعطیل فراموشخانه

۱- برای اینکه بدانیم میرزا ملکم خان به فراموشخانه بچشم دکان عطاری مینگریسته  
 قسمتی از نامه او را که در هنگام بیکاری نوشته از آرشیو وزارت خارجه ایران نقل میکنیم.  
 ملکم مینویسد «والله و بالله هریک از تکالیف را که اشاره بنرمائید قبول خواهم کرد همه  
 حالت راضی هستم مگر به بی کاری حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد. اما بشرطی که  
 اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بمانم این نخواهد  
 شد. من اگر فقط حقه بازی بکنم (همان کاری که در فراموشخانه میکردم) سالی هفت هشت  
 هزار تومان عاید من میشود، اگر فراموشخانه بر پا کنم سالی بیست هزار تومان مداخل  
 میکنم. اگر روزنامه نویسی بکنم باصطلاح قدیمی‌ها هر کس را بخواهم بزافو می‌اندازم ۲۰۰۰  
 ملاحظه میشود که ملکم سه شغل، حقه‌بازی فراماسونری و روزنامه‌نویسی را وسیله کسب مال  
 و جمع‌آوری پول میدانسته است (اسناد رسمی دولتی مجموعه ۶۰۵۹).

۲- ترجمه نوشته‌های کتاب گوینو را علی طالقانی لیسانسه دانشسرای عالی بعهده گرفت  
 و مرحمتاً به نویسنده داد. اصل کتاب که در ۱۹۵۷ تجدید چاپ شده است در کتابخانه  
 خانم دکتر عنذرا غفاری دانشیار دانشسرای عالیست که در اختیار مترجم قرار داد که از لطف  
 خانم غفاری و طالقانی سپاسگزارم. یک نسخه دیگر از کتاب مزبور در کتابخانه خان‌ملک  
 ساسانی است که در سال ۱۹۲۲ م در پاریس چاپ شده است. در این سال بموجب قانون  
 مطبوعات فرانسه چون چهل سال از چاپ نوشته‌های او میگذشت، دولت فرانسه چاپ کنایهای

ملکم را انجمنی میدانند که در باریان فراموشخانه عضوان بسته و آنها را بهائی دانسته‌اند  
گویند مینویسد :

« نزدیک بدو سالست که دولت ناراحتیهائی راجع به مبتکرین عقاید جدید دارد  
اینطور که گفته میشود این یکی از ادارات اروپائی است که موجب پیدایش این فکر  
و عقاید جدید شده است. میان ایرانیانی که در اروپا زندگی میکردند، يك ایرانی باهوش  
و لایق وجود دارد که از دوستان و طرفداران افکار جدید است و خود اوست که  
سبب پیدایش انجمنی بنام فراموشخانه «فرانماسونری» شده است .

این شخص هدتهای مدیدیست که نقشه چنین انجمنی را طرح ریزی کرده است.  
خاور زمینیها بفراموشخانه آذردن چنین مخالفی تمایل زیادی دارند و از ایجاد آنها لذت  
فراوان میبرند و به همین دلیل که ما مغرب زمینها هنر شرقیها را از لحاظ موزیک و  
هم آهنگی آن که بی شابهت بموسیقی ما نیست ، ارزش قائل هستیم .

شخصی که اینک مورد بحث منست خود را پادشاه معرفی و باو نزدیک شده این  
شاه مانند سلاطین گذشته بدو چیز متکی است . یکی تملک دارائی شخصی و دیگری  
قدرت و حکومت مطلقه . بنظر شاه وجود این عوامل است که پادشاه میتواند اعتماد ملت  
را نسبت بخود جلب نماید .

این ایرانی ( ملکم خان ) در یکی از نقاط تهران انجمنی تشکیل داد و خود  
ریاست آنرا برعهده گرفت و سعی بلیغ مبذول میداشت که اعضای انجمن همکاری  
بسیار نزدیکی با خودش داشته باشند و نیز اعضای انجمن وفاداری خود را نسبت بهرام  
و هیائی و رئیس فراموشخانه اعلام دارند . و نیز تعهد کرده بودند که بکوشند تا تمام  
افراد درجه اول مملکت باین مملکت نو بگردند .

او بشاه گفته بود : با این تدبیر ماهرانه شاه در رأس ملت قرار خواهد گرفت و در

---

— او را از تملک خانواده اش خارج و بمطبوعات اجازه داد که کتب او را بر ایگان چاپ کنند.  
کلیه کتب او تجدید چاپ شد مگر تاریخ ایران او . وقتی گوینو فوت کرد جهودها در  
جراید فراتسه نوشتند : (خورشید نیمه شب غروب کرد) ولی آلمانها قبلاً در سال ۱۹۰۰  
مجموعه او را در برلین نصب کردند .

نتیجه قدرت‌ها را در دست خواهد داشت و قدرت و نفوذ او در ملت بطوری استحکام پیدا میکند که هیچکس نخواهد توانست قدرت‌های باز یافته شاه را از وی سلب نماید. البته واضح است که پادشاه از افتتاح چنین انجمنی با طیب خاطر استقبال نمود و تمام تجلیاتی که ممکن بود از این حزب بمنصه ظهور رسد خود را علاقمند و متمایل نشان داد. ولی پس از مدتی، شاه چند روزی از ملاقات با وزراء، امراء، و سایر رجال خودداری نمود و کسی او را ندید.

او بدون آنکه بداند چه طبقاتی در حزبی که فرمان خودش تأسیس شده عضو هستند و یا لااقل اطلاعاتی راجع بمقاید و افکار این انجمن دارند، از انجمن ترسید و مایل شد که بفراوشخانه سری بزند، گوینو پس از تشریح کلمه فراوشخوری در لغت انگلیسی و فرانسه مینویسند، ایرانیهای عضو انجمن برای سر نگهداری و بدست آوردن نتایج خوب و شایان توجه از انجمنی که تشکیل داده بودند از هیچگونه پشت هم‌اندازی و تردستی‌های ظریف برای اینکه بدیگران بگویند که از حوادث و اتفاقات انجمن کاملاً بی‌اطلاعند ابا نکرده‌اند، در نتیجه رئیس انجمن به رازداری مریدان خود مطمئن شد.

فراوشخانه در زبان فارسی بمعنی (خانه فراوشی) است. از همان آغاز فعالیت فراوشخانه ایرانیان از این تشابه و قرابت لغوی نتیجه‌ای گرفتند که با معنی این کلمه بستگی داشت. اینها میگفتند پس از اینکه از فراوشخانه خارج میشوند آنچه را که در آنجا دیده‌اند، فراموش میکنند و همین مسئله به رؤسای فراوشخانه فرصت داد که آنچه را بخواهند در لژ مطرح کنند بدون اینکه برسند که در خارج افشاء میشود. در مدت چند هفته همه اطرافیان شاه و متنفذین وارد فراوشخانه شدند. مؤسس فراوشخانه درجات و نشان‌هایی را میان اعضاء فراوشخانه تقسیم کرد. و سپس درباره مرام فراوشخانه بسخرانی پرداخت در حالیکه جلسات بظاهر مجلسی جای و قلیان بود ...»

بتدریج کار فراوشخانه بالا گرفت و چون در اکثر جلسات آن درباره اصلاحات

مملکتی و ترقیات فرنگستان سخن بمیان می‌آید ، بالطبع درباریان و شخص شاه از این گونه صحبتها و مذاکرات ناراضی شدند ، بخصوص که درباریان با هر گونه انجمن سازی مخالف بودند .

محمود عرفان نوشته است : « درباریا انجمن سازی موافق نبود زیرا گاهی در انجمنها از اصلاحات مملکت و ترقیات فرنگستان سخن بمیان می‌آمد و بعضی هم میرزا-ملکم خان را جاسوس دولتهای خارجی تصور میکردند . بهر حال درباریان میخواهند فراموشخانه و انجمنها را تحقیر و مسخره کنند بهمین جهت کریم شیرای را که دلفک دربار بود تشویق و تحریک کردند که او هم فراموشخانه تزیین دهد .

او چند اطاق تو در توئی درست کرد که چراغهای ضعیفی در هر اطاقی روشن بود کسی که میخواست در فراموشخانه کریم شیرای پذیرفته شود ، شبانه او را باطاق اول وارد میکردند و پس از تأملی چند باطاق دوم تا باطاق آخر که میرسید در آنجا چراغ کم نورتری قرار داده آلات بسیار زشت و قبیحی گذارده بر لوحه‌ای فحشهای رکبکی نوشته بودند و حاصل آنها این بود که این فحشها بر او وارد باشد اگر آنچه را که دیده است بکسی بروز دهد چون بیننده با حالت بهت و خجلت و بشیمانی از آنجا خارج میشد هر چه رفقایش از او سؤال میکردند که چه دیده چیزی نمیگفت و بهمین جهت همه تصور میکردند او همه چیز را فراموش کرده است . و این مسئله بیشتر مردم را بر فتن در این فراموشخانه نمودار میکرد و بدین تزیین فراموشخانه ملکم خان را مورد استهزاء و گفتگوی اراذل قرار دادند .

با وجودیکه درباریان بتدریج با ملکم خان عداوت و دشمنی پیدا کرده حتی او را (جاسوس انگلیسها) خطاب کرده بودند ، معذک او و پدرش با نهایت آرامش و بدون تظاهر و سر و صدا بکار خود ادامه میدادند . شخص ملکم در حالیکه مشغول ترویج کارهای فراموشخانه بود مقالات و رسالات و کتبی درباره (اصلاح اوضاع ایران) و (ایجاد مجالس مقننه) منتشر میساخت که در آنها روشنفکران و ملاها و نجار و حتی شاهزادگان را تشویق

به تغییر وضع کشور مینمود، و بطرز جالب توجهی این رسالات را گاهی مستقیماً و گاهی بطور غیر مستقیم، بنظر ناصرالدینشاه میرسانید و او را تشویق باجرایی مواد آن میکرد. میگویند: ناصرالدین شاه هم کم و بیش از وضع فراموشخانه ملوکم اطلاع داشت ولی تصور میکرد در آنجمن مزبور فقط کارهای چشم‌بندی یا نردستی و حقه‌بازی با افراد هیأ موزند و اینکارها صرفاً بمنظور سرگرمی است.

اعتماد و اطمینانی که شاه از فراموشخانه داشت، بر اثر توصیه‌هایی بود که اطرافیان او مینمودند. حلاج مینویسد: «سید صادق [طباطبائی] رسید اسمعیل [بهبهانی] پس از مطالعه کامل و دریافت مقاصد مؤسسه حزب جدیداً تشکیل‌شده را ملاقات و حضوراً برای تأمین خاطر ملوکانه اظهار داشتند که آنچه ما فهمیده‌ایم تشکیل و تأسیس فراماسیون در ایران با ترتیبات فعلی مضرب‌دین و مخالف تاج و تخت و مقام سلطنت نیست...» همین نویسنده معتقد است که تشکیل و تأسیس فراماسونری در ایران برای نزدیکی روابط شرق و غرب و جهت تعدیل اوضاع سیاسی و ترویج تمدن فرنگ در ایران بود. به همین مناسبت «... جمعیت فراماسون در بدو تأسیس و تشکیل برای تسریع نفوذ مغرب و جلب دولت و علماء دین و معارف ملت بذل مساعی زیادی نمودند و اشخاص ذی نفوذ مهمی مانند مرحومین آقا سید صادق مجتهد سنگلجی و سید اسمعیل مجتهد بهبهانی را که از معارف درجه اول علماء دارالخلافت بودند به محفل خاص دعوت و راز نهفته را در میان نهادند و از هر جهت موجبات جلب اعتماد آنان را فراهم ساختند...»

یکی از شاهزادگان قاجار که بسازمان فراماسونی و مخصوصاً جلال‌الدین میرزا<sup>۱</sup> فراموشخانه ملوکم کمک فراوان کرده، جلال‌الدین میرزا قاجار کوچکترین فرزند فتح‌علیشاه بود.<sup>۲</sup> او در سال ۱۲۴۲ هـ (۱۸۲۷ م) متولد شد و هشت ساله بود که پدرش جهان‌را بدرود گفت. شاهزاده قاجار دوران کودکی و جوانی خویش را در دربارهای محمدشاه و ناصرالدینشاه گذراند.

۱- تاریخ نهضت ایران ص ۷۷.

۲- ایضاً ص ۷۸.

۳- پاریسی نثر ص ۲۳۳.



شاهزاده جلال الدوله  
پسر فتحعلیشاه نایب  
فراموشخانه

علی اصغر حکمت در شرح حال او مینویسد: «... زیبا دلی داتا - با داتایان و خردمندان و سخنسرایان پیوسته همنشینی گزید و در آموزشگاه دارالفنون بدانش - پژوهی پرداخت .

درفر هنگ زبان فارسی دستی توانا و زبانی گویا یافت . پس زبان فرانسه بیاموخت و در شمار ترجمان و پیوستگان دربار شهریار قاجار جای گرفت . مگر او را دامنه اندیشه پهن گشت اندک اندک از مرز دانسته‌ها و نبشته‌های زمان پافراتر نهاد . و درین نهاد و دین و آئین باریک بینی و آهوی گیری آغاز نمود .

از اینرو برخی بیفاد کج دینی و بدکیشی بر او نهادند تا آنجا که بهنگام دستوری میرزا محمدخان قاجار که گروهی را بکنام بیدینی گرفتند او را نیز بازخواستند و وی بیش از آنکه گرفتار شود گریخته و باستانه شاه عبدالعظیم به ری پناه برد نیکخواهان و بزرگان بدرگاه شاه ورفانی کردند و شاه بیاس خویشی و نزدیکی از سر گناه او

در سال ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲) فرمانداری لرستان را داشته است و از این پس روزگاری در دربار شاه بسر آورده سرانجام سال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در تهران در چهل و هفت سالگی بمرد. نویسنده پارسی نغز مینویسد: «... دست نوشت (خط) شکسته را درست مینوشتند و سرودهای نغز میسروده، دیوان قآنی را گرد آورده که در سال ۱۳۰۲ در تهران بچاپ رسید و برخی از سرودهای او را نیز در پایان آن نگاشته اند...» شاهزاده دانش پژوه قاجار هنگامش داستان نامه نوین بنام «نامه خسروان» در سرگذشت شهریاران کشور ایران از آغاز پیدایش تا نزدیک زمان خود کمتر استوار کرد<sup>۱</sup>...

نویسنده «پارسی نغز» مینویسد «شاهزاده چون همواره در پژوهش چیزهای نوین فرنگستان بود به پیروی و همکاری ملکم خان ارمنی در تهران برای نخستین بار فراموشخانه «فرامین» بنیاد کردند و نخستین نشست فراموشیان در خانه او بوده است. و گویا که این خود انگیزه بیمبری ناصرالدینشاه درباره او شده است...»<sup>۲</sup>

نویسندگان دیگر ضمن تأیید صفات و کمالات شاهزاده جلال الدوله معتقدند که شاهزاده میخواست با کمک ملکم و اعضاء فراموشخانه بتخت سلطنت بنشیند. اگر چه میزان صحت این ادعا معلوم نیست لیکن با توجه به عضویت دو شاهزاده دیگر ایرانی یعنی «شجاع السلطنه و ظل السلطان»، در لژ بیداری ایران میتوان تا حدود زیادی ادعای این نویسندگان را قبول کرد (ماجرای این دو شاهزاده که در عین حال مدعی ولیعهدی بودند بعداً در همین کتاب بتفصیل خواهد آمد).

محیط طباطبائی نیز مینویسد «... در صورت ظاهر رهبری این نهضت را گویا پدر ملکم میرزا یعقوب خان عهده دار گشته که وقتی معلم فرانسه ظل السلطان و انیس و ندیم برخی از شاهزادگان بوده و مرجع صوری این نهضت همانا یکی از شاهزادگان روشنفکر

۱ - پارسی نغز ص ۴۳۳

۲ - برای اطلاع از نامه خسروان رجوع شود به صفحه ۴۹۱ تا ۴۳۴ کتاب پارسی نغز.

۳ - پارسی نغز ص ۴۳۳

و تحصیل کرده دارالفنون بنام جلال‌الدین میرزا پسر کوچک فتحعلیشاه بوده. او که مؤلف (نامه خسروان) بفارسی خالص و دوست میرزا فتحعلی آخوندزاده بوده شاید سودای سروری و تاجوری داشته‌است<sup>۱</sup>... در باربان آفرمان عقیده داشتند که در باطن نقشه تغییر سلطنت بدست ملکم طراحی شده بود ولی ناصرالدین‌شاه خیلی زود از آن مطلع گشت و به همین جهت شاهزاده جلال‌الدوله را در خانه مسکونی اش واقع در محله مسجد حوض نهران (که ضمناً محل تشکیل لژ بود) محبوس کرده و مدتها او را مورد غضب قرار داده بود<sup>۲</sup>.

با وجودیکه تاکنون در حدود صد سال از تأسیس نظریات نویسندگان فراموشخانه ملکم میگذرد معذک هنوز بتفصیل از این مؤسسه درباره فراموشخانه مرموز که مقدمه سازمانهای رسمی و مجاز ماسنی در ایرانست ملکم کتاب یا رساله‌ای نوشته نشده و فقط گاهگاهی بعضی از نویسندگان درباره آن مطالبی نوشته‌اند. محیط طباطبائی در مقدمه کتابی که بنام (مجموعه آثار میرزا ملکم) خان نوشته، درباره فراموشخانه ملکم چنین مینویسد: «... ملکم بتنظیم کتابچه غیبی و تقدیم نقشه اصلاح و اوضاع اکتفا نکرده برای آنکه زمینه فکر عمومی را نیز برای قبول طرحهای جدید آماده و آشنا سازد بتقلید از اصول (فراماسونری فرانسه) فراموشخانه‌ای دایر کرد که غالباً اعضای اولیه آنرا همان شاگردان قدیم دارالفنون و اشخاص صاحب نظری تشکیل میدادند که از اوضاع عصر خویش ناراضی و بادامه پریشانی اوضاع سیاسی کشور خود بدین بودند... طولی نکشید که عده زیادی از رجال و عمال دولت و طبقات مختلف ملت از علماء و فضلا و ادبا باین نهضت متمایل و ملحق شدند.

ناصرالدین‌شاه شخصاً نیز باین دستگاه که (فراموشخانه) نام یافته بود ارتباطی یافت ولی ملکم بدون آنکه او را از حقیقت امر آگاه سازد به ارائه برخی از تدابیر

۱- مجموعه آثار میرزا ملکم خان.

۲- ابراهیم وقایع نگار ص ۱۱۹



و حیل دستی که در فرنگستان یاد گرفته بود سرگرم میساخت چنانکه او می‌پنداشت در این فراموشخانه آنچه بمردم مینمایند و می‌آموزند همانا همین تردستی و حقه‌بازی است ولی بعدها دامنه اینکار توسعه حاصل کرد و عده بسیاری از مردم بدان گرویدند... نویسنده در جای دیگر کتاب خود در زیر کلمه «فراموشخانه» به بحث درباره جعلی بودن این سازمان پرداخته و در اصالت آن شك کرده مینویسد «... در اینکه ملک خان پیش آهنگ اصلاح‌طلبی و ارائه طریق برای بهبود اوضاع کشور ایران بوده و بسیاری از صنایع و بدایع عصر جدید را باعتراف مخالفینش او در سفر اول و دوم خویش از اروپا بایران ارمغان آورده است، شکی نیست و بشهادت کسانی که با او ارتباط داشته‌اند منظورش از تأسیس فراموشخانه همانا تربیت يك طبقه روشنفکر و لایق انجام خدمات اجتماعی در دستگاه دولت بوده است.

ولی از لحاظ دستگاه جهانی فراماسون [یعنی تشکیل لژ با اجازه که فراماسنها این نوع لژها را Calandesten میگویند] چنانکه بعدها نیز بر حله ثبوت رسید او بهیچوجه حق تأسیس محفل و رخصت تشکیل مجامع فراماسونی در ایران نداشته و پیش خود بکاری دست‌زده که در نظر فراماسونهای اصیل و راسخ‌العقیده خالی از جرم و تقصیر مسلکی محسوب نمیشده است و هرگز تشکیلات مجامع آدمیت و فراموشخانه او را محافل فراماسوئری فرانسه و انگلیس برسمیت نشناخته و برای کار او هیچگونه ارزش اجتماعی قائل نشده‌اند...»<sup>۱</sup>

ناظم‌الاسلام کرمانی بنقل از ظل‌السلطان در تاریخ خود راجع بعلت تشکیل فراموشخانه ملک چنین میگوید :

«... این میرزا ملک خان مترجم و جزء اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین‌الدوله بود، در سفارت کبرای پاریس، خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرده در مراجعت از برای اینکه شاید تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و بقسمتی ریشه دوانیده که ریشه خانواده چهار هزار ساله راکننده از میان

بردارد، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیر خواه یکدیگر بشوند بیچاره ندانسته

(بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا سقف فرود آید یا قبله کج آید.)

ایرانیهای مبعوض و بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند، خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت شاه خدمات پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقماً بسیار دوست میداشت و ولینعمت تاجدارش را زیاده‌تر از وطنش میخواست ترک کرد و وداع گفته بغربت رفت.<sup>۱</sup>

بلنت مصر شناس و سیاستمدار انگلیسی راجع بایجاد فراموشخانه و تشکیل انجمن آدمیت ملکم در کتاب خود موسوم به «تاریخ اسرار تصرف مصر بدست انگلستان» از زبان شخص ملکم مینویسد:

«... هنوز بیش از بیست سال از عمر من نگذشته بود که صاحب قدرت و نفوذ مخصوص در ایران شدم. چون بدی آئین مملکتداری و عقب افتادگی وسائل زندگی مادی ایران را دیدم به اندیشه اصلاح اوضاع افتادم و به اروپا رفتم و ضمن تحصیل در آنجا بمبادی و اصول دین و اجتماع و سیاست که با عقاید عیسوی آمیخته بود آشنا شدم و کیفیت ترتیب و تنظیم انجمن‌های مخفی و سری و تشکیل محافل فراماسونری را آموختم. سپس بین فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا را سازش دادم و دریافتم که سعی و تلاش برای انتظام امور ایران به شیوه معالک اروپائی کاری پیوده خواهد بود و از این جهت نقشه عمل خویش را در لغافه دین که پارو حیات مردم ایران سازگار بود پوشاندم و چون بکشور خویش بازگشتم بزرگان پایتخت و دوستان خودم را که احساس احتیاج به اصلاح ملل اسلامی میکردند پیش خواندم و به شهادت و شرافت معنوی ایشان دست توسل زدم»<sup>۲</sup>

عده‌ای معتقدند که بازگویی این تفصیل از زبان ملکم خود بهترین گواهی برای این است که غرض اصلی او از ایجاد فراموشخانه تأسیس یک انجمن مخفی به منظور تربیت افراد و آماده کردن

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۲۰

۲- نسخه انگلیسی کتاب بلنت صفحه ۲۲۵

ایشان برای قبول اصلاح و تحول اوضاع بوده است. ناظم الاسلام در مقدمه کتاب «بیداری ایرانیان» راجع بتأسیس فراموشخانه ملکم مینویسد :

« در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در تهران تشکیل داد و نام آنرا فراموشخانه نهاد خواست بتوسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل عقد اندازد و نفاق را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود رفع سازد بلکه باین بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلمداد و مجلس و فراموشخانه اش را بطاق نیان و عدم گذاردند .

اگرچه بر بعضی این امر مشتبّه است که میگویند میرزا ملکم خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خردمندان بخوبی میدانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه نه مجمع فراماسون چه افتتاح مجلس فراماسون در شهری یامملکتی منوط و بسته به اجتماع عده ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالیه مجلس عالی است و در آن زمان نه در تهران بلکه در ایران آنعده معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه نه فقط اتحاد ایرانیان بلکه درباریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع باتحاد نوع بشر و اجتماع انسانیت است<sup>۱</sup> محیط طباطبائی در پایان این شرح و در حاشیه کتاب مینویسد « ناظم الاسلام این شرح را در موقعی مینویسد که نماینده محفل شرق اعظم فرانسه در تهران محفل مرکزی را تأسیس کرده بود و چنانکه از سیاق مطلب معلوم میشود ، ناظم الاسلام هم بواسطه ارادتش که بمرحوم سید محمد طباطبائی پیشوای مشروطه خواهان داشته باینگونه مسائل انس خاطرری یافته است »<sup>۲</sup>

محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، در نامه خصوصی خویش بعبرزا یوسف مستوفی<sup>۳</sup> تعالیک صدر اعظم از فراموشخانه ملکم انتقاد کرده مینویسد : « ... این رهبان معتکف

۱- جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۹۶ .

۲- صفحه (لج) کتاب مجموعه آثار میرزا ملکم خان .

لندن اولاً چه مایه دارد که باید احوال او را بمنزلد وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی در راه مملکت و سلطنت از او دیده شده که به ترهات او باشد دل بست . گاهی ایجاد فراموشخانه در ایران میکنند و اساس جمهوری را که لازمه فراماسونی است در ایران فراهم میآورد و مدتهای مدید شخص سلطنت و نفس دولت و چندین هزار نفر از آحاد و افراد ملت را در زحمت و نزلت میآندازد ،<sup>۱</sup> اعتماد السلطنه هنگامیکه حسب الامر شاه و امین السلطان میخواهد بمندرجات روزنامه قانون ملکم در جریده رسمی دولتی پاسخی گوید در ضمن بیان ، تاریخچه زندگانی ملکم راجع به تشکیل فراموشخانه چنین بنویسد :

« میرزا ملکم جلفائی اصفهائی پسر میرزا یعقوب ارمنی پدرش چنانکه البته شنیده اید حالت شرم مرغ را داشت هر وقت در طمع فایده از دولت ایران بود خود را فدای این دولت قلمداد میکرد شخصی بود بیباک و ناپاک ... چنانکه سی سال قبل این ارمنی جلفائی بی تمهید مقدمه در خفا توطئه دیده مردم را به ضد دولت علیه اغوا نموده فراموشخانه در کرمی مملکت دایر کرده هیچوقت ربط و شباهتی به فراماسیون بلاذ فرنگ نداشت ... و چون این فقره کشف شد از تهران طرد و نفتیش کردند ... از تفسیر پدر بر پسر نگرفتند و بعضی مأموریتهایی در خارجه بمیرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان دادند ... « محیط طباطبائی مقاله و نامه ( خصوصی و دولتی ) اعتماد السلطنه را تجزیه و تحلیل کرده مینویسد : « در نامه خصوصی به صدراعظم از فراماسون باعتبار اینکه مقدمه تشکیل جمهوری است با تعرض یاد میکنند ولی در روزنامه رسمی بملاحظه مقامات سیاسی خارجی چنین با احتیاط از فراماسون یاد میکنند ... و بدین ترتیب نسبت تأسیس فراموشخانه و با عبارت دیگر مسئولیت ایجاد این اساس را بر عهده پدر او محول میسازد که پیش از پسر از ایران به عثمانی تبعید شد .

از مقایسه آنچه در باره کارهای ملکم بنقل از ماخذ مختلف ذکر شد معلوم میگردد که او هنگام تأسیس فراموشخانه در تهران ، چندین نوجویی بتشکیل لژ

مختص فراماسونی و تعقیب نظریات و تشریفات خاص این جماعت نداشت و هم منظور او از اصلاح خط و روش تحریر و انتقاد از اوضاع و احوال عصر ما اصلاح وضع مملکت و دلالت اولیای امور بشاهراه مترقی مادی و معنوی و نمسک بذیل اصول تمدن جدید بود ...

ملکم در انتخاب اعضاء مؤثر تشکیلات خود و باصطلاح  
 کارگردانان امروزی کارگردانان فراموشخانه نهایت دقت را مبذول داشت  
 فراموشخانه ملکم و از هر طبقه و دسته‌ای و بخصوص شاهزادگان، چند نفر را انتخاب  
 نمود و با کمک آنها سازمان خود را وسعت داد. از جمله اشخاص  
 مؤثری که با او همکاری داشتند و جزو دسته اصلی فراماسون‌های او بودند، میتوان  
 افراد زیر را نام برد:

شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه

میرزا جعفر حکیم الهی

سلطان حسین میرزا پسر ظل السلطان

سلطان اویس میرزا پسر شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

سیف‌اله میرزا نوه علیشاه ظل السلطان

میر سید زین‌العابدین امام جمعه

میرزا علیخان امین‌الدوله<sup>۱</sup>

میرزا رضا صدیق‌الدوله

میرزا حسین خان سپهسالار

مهندس الممالک میرزا نظام

سردار منصور گیلانی

نصیرالدوله پدر

۱- برخی از مورخان معتقدند که میرزا علیخان امین‌الدوله از مؤسسين فراموشخانه بوده مینویسند: «ملکم با کمک فکری و مادی امین‌الدوله حزبی بنام «فراماسون» که در ایران فراموشخانه خوانده شد تشکیل داد و عده‌ای از شاگردان دارالفنون را دور خود جمع کرد (تحولات سیاسی نظام ایران ص ۷۷ و تاریخ نهضت ایران - ج ۱ ص ۷۸)

شريف الدوله كاشي

ميرزا عباسقليخان آدميت

ميرزا عليمحمد بنی آدم

امير نظام گروسي

عز الدوله

حاجب الدوله

حاجبي سياح

قاسم خان والي

محسنخان مشير الدوله

ميرزا محمدخان سرتيب فاضلم دفتر تبريزي

ميرزاي جلوه

محمد تقی سپهر لسان الملك

مولانا

ذكاء الملك

ميرزا رضا خان مقيم تفليس

حاجبي سهرابخان قاجار کرمانی مقيم تبريز

دکتر پطروسيان ارمني که در خيابان لاله زار معطب داشته

حکيميان صاحب دو اخانه خيابان لاله زار

صديق الدوله بيشكار حکومت آذربايجان

فخر الملك کفري

اديب السلطنه کفري

حاج ميرزا غفار نجم الدوله

آقا شيخ هادي نجم آبادي

غلامحسين صاحب اختيار

دوستعليخان معير الممالك

ميرزا محمد تقی کاشاني پز شک .

میرزا ملک‌خان در تهران از نفوذ میرزا محمد جعفر حکیم‌الهی  
 که در سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸) ۹۸ سال داشت استفاده فراوان  
 فراموشخانه ملک‌میرزا را ابتدا میرزا محمد جعفر خان را بمقام نیابت فراموشخانه  
 رسانید، سپس از وجودش در پیش بردن افکار خویش بهره‌برداری نمود.

حکیم‌الهی که در ۱۸ سالگی در اصفهان «حکمت‌الهی» را تمام کرده بود در  
 بیست سالگی بنهران آمد و در ۲۴ سالگی بدرجه اجتهاد رسید و در دربار فتحعلیشاه  
 عنوان (مجتهد‌الهی) داشت و یکی از شهود معاهده مشهور ترکمانچای بشمار میرفت و  
 مهرش زیر فرمان این معاهده نشکین مشاهده میشود.

در سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) که ناصرالدین‌شاه امر به تعطیل و دستگیری رؤسای  
 فراموشخانه داد، میرزا جعفر حکیم‌الهی تصمیم گرفت از ایران بگریزد و عراق برود و  
 در اعیان مقدسه ملابان را علیه شاه برانگیزد. وی در یادداشت‌هایش مینویسد که مشوق  
 او در فرار از تهران «مجدالدوله» برادر معاون‌الدوله بوده است و این معاون‌الدوله پسر  
 فرخ‌خان کاشی است که با اودشمنی شدید داشته و همیشه کمر بقتل او می‌بسته است ولی  
 تفاوت این دو برادر نزد پیرمرد بقدری بود که حکیم‌الهی اسم معاون‌الدوله را «ترباک»  
 و «مجدالدوله» را «ترباک» گذارده بود. او در یادداشت‌های خود مینویسد که وقتی  
 معاون‌الدوله بوسیله کسان خویش از فرار او مطلع شد از شاه فرمانی گرفت که بموجب آن  
 حاکم کرمانشاه حق داشته باشد فوراً او را دستگیر کند و در همان شهر بکشد. ولی  
 مجدالدوله برادر او قبلاً بوسیله پیک سریع‌السیری حاکم کرمانشاه را که از اعضاء  
 فراموشخانه بود از دستور شاه مطلع ساخت و او را وادار نمود که میرزا محمد جعفر  
 خان حکیم‌الهی را از بیمه‌های راه برگرداند و بحرم حضرت معصومه در قم برساند.  
 حاکم فوراً دست بکار شد و بوسیله چند سوار مسلح، حکیم‌الهی را که خود در

خانه خویش مخفی کرده بود بقم بازگرداند. وقتی خیر پناهندگی وی بحرم مطهر حضرت معصومه تهران رسید. جماعتداران ناصرالدینشاه، سیدرضا شمس‌الادبای را که اوهم از اعضاء فراموشخانه و دانشی زاده میرزا جعفر و ضمناً «ناظم فراموشخانه» بود دستگیر و زندانی ساختند، و خانه وی را که در محله عودلاجون واقع بود ویران نمودند.

ناصرالدین شاه از فرار و تحصن حکیم الهی بقدری ناراحت شده بود که دستور داد بتلافی او شمس‌الادبای را اعدام کنند و بجاگم تهران تأکید کرد که این شخص و سه تن دیگر را بدون اینکه کسی مطلع شود از بین ببرد.

لیکن چون این خبر به مهد علیا، مسادر شاه رسید وی بلافاصله در صدد جلوگیری از اجراء امر شاه برآمد و یک روز غروب شخصاً با اتفاق دو دختر و یک زن و بطور ناشناس بخانه «حلیمه بیگم»، خواهر شمس‌الادبای که همه فامیل میرزا جعفر و زن و بچه‌های خود وی در آنجا سکنی داشتند رفت و پس از احوالبرسی و کشیدن قلیان و استمالت از آنها مبلغی بعنوان کمک بآنان داد، و پس از دعای فراوان اظهار داشت که خداوند همه مجوسین را نجات خواهد داد. ساکنین خانه که ابتدا او را نشناخته بودند هنگام خروج مهدعلیا از یکی از همراهان وی دربارهٔ او سؤال کردند و چون متوجه شدند که مادر شاه بخانه آنها آمده چنان غرق سرور و احترام گردیدند که از فرط تأثر خانه ویران شده شمس‌الادبای را بوی نشان دادند و از مظالم فرزندش گله کردند.

مهدعلیا که از زمان صدارت میرزا آقاخان نوری با سفارت انگلیس ارتباط داشته و در کارهای سیاسی و حتی بیرحمیهای شاه نسبت بآزادبخواهان دخالت میکرده است این بار در بازگشت، علناً از شاه میخواست که شمس‌الادبای را از زندان نجات دهد و خسارت خانه او را جبران کند.

بازماندگان شمس‌الادبای میگویند: مهدعلیا بشام گفته بود که همانطوریکه جدت سیدی را کشت و خودش از بین رفت، اگر توهم شمس‌الادبای را بکشی یقیناً از بین خواهی رفت.



ولی ناصرالدینشاه به سخن مادر گوش نکرد و دستور قتل شمس الادبیه را لغو نمود. مهدعلیا شش ساعت قبل از اجرای قتل سید محمدرضا، باردینگر با فرزند خویش ملاقات کرد و ضمن دادن التیما توّم سختی باو اظهار داشت که اگر دستور قتل را ملغی نکنی برهنه سوار الاغ شده در شهر میگردم. آنگاه پادشاه قاجار در اثر سماجت مادرش دستور آزادی سید محمدرضا را صادر نمود و دربار نیز طی نامه‌ای بمیرزا جعفر حکیم الهی نوشت که آزاد است و میتواند بتهران بیاید و یا بهر جا که میخواهد برود.

پس از رسیدن این نامه میرزا جعفر عریضه‌ای بشاه نوشت و این بیت را که خود ناصرالدینشاه سروده بود در بالای آن آورد.

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود  
ورنه هیچ ازدل بیرحم تو تفسیر نبود

متعاقب این امر مهدعلیا شخصاً نامه‌ای بمیرزا جعفر نوشت و کالاسکه خویش را همراه آن بقم فرستاد و او را بتهران آورد. در تهران حکیم الهی مستقیماً از قم بدربار و اندرون شاهی رفت و ابتدا با مهدعلیا ملاقات کرد و سپس بحضور ناصرالدینشاه رسید. شاه او را دلداری داده و دستور درباره‌ی شغل و مقرری برایش مقرر کرد و او نیز شاه را از بروز وقایع بعدی مطمئن ساخت.<sup>۱</sup>

با وجودیکه میرزا ملکم خان، فراموشخانه را برای احتشام الدوله در مبارزه با دربار قاجاریه و مستبدین بوجود آورده بود معذک فراموشخانه ملکم هیچگاه آنها را فراموش نسپرد و نامینوانست شاهزادگان قاجار را با انواع نیرنگ و حیل وارد فراموشخانه میساخت. یکی از شاهزادگان قاجار که داخل فراموشخانه ملکم شده بود و شماره ردیف ۱۴۶ داشت، سلطان اویس میرزا احتشام الدوله بود. اویس میرزا پسر شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله، فرزند عباس میرزا ولیعهد است.

۱- آنچه درباره حکیم الهی نقل شد از خاطرات خانواده الهی و بخصوص گفتگو با

سلطان اویس میرزا  
احتشام الدوله



او در سال ۱۲۵۵ هـ ( ۱۸۳۹ ) متولد شده و علاوه بر علوم قدیمه زبان فرانسه و فنون نظامی را نیز فراگرفت و بعدها بنوبت حاکم لرستان و بختیاری بهبهان ، همدان ، خوزستان ، و فرما نفرمای فارس گردید. او یس میرزا، یکبار در سال ۱۲۹۰ هـ ( ۱۸۷۳ م ) همراه ناصرالدینشاه بفرنگه رفت و از آن پس سه بار دیگر نیز برای معالجه و غیره با اروپا سفر نمود. <sup>۱</sup> بطور کلی هیچگونه سندی در دست نیست که او چه سالی وارد فراموشخانه میرزا ملکم خان شده است ولی آنچه مسلم است ، اینکه وی در دو سال آخر فراموشخانه

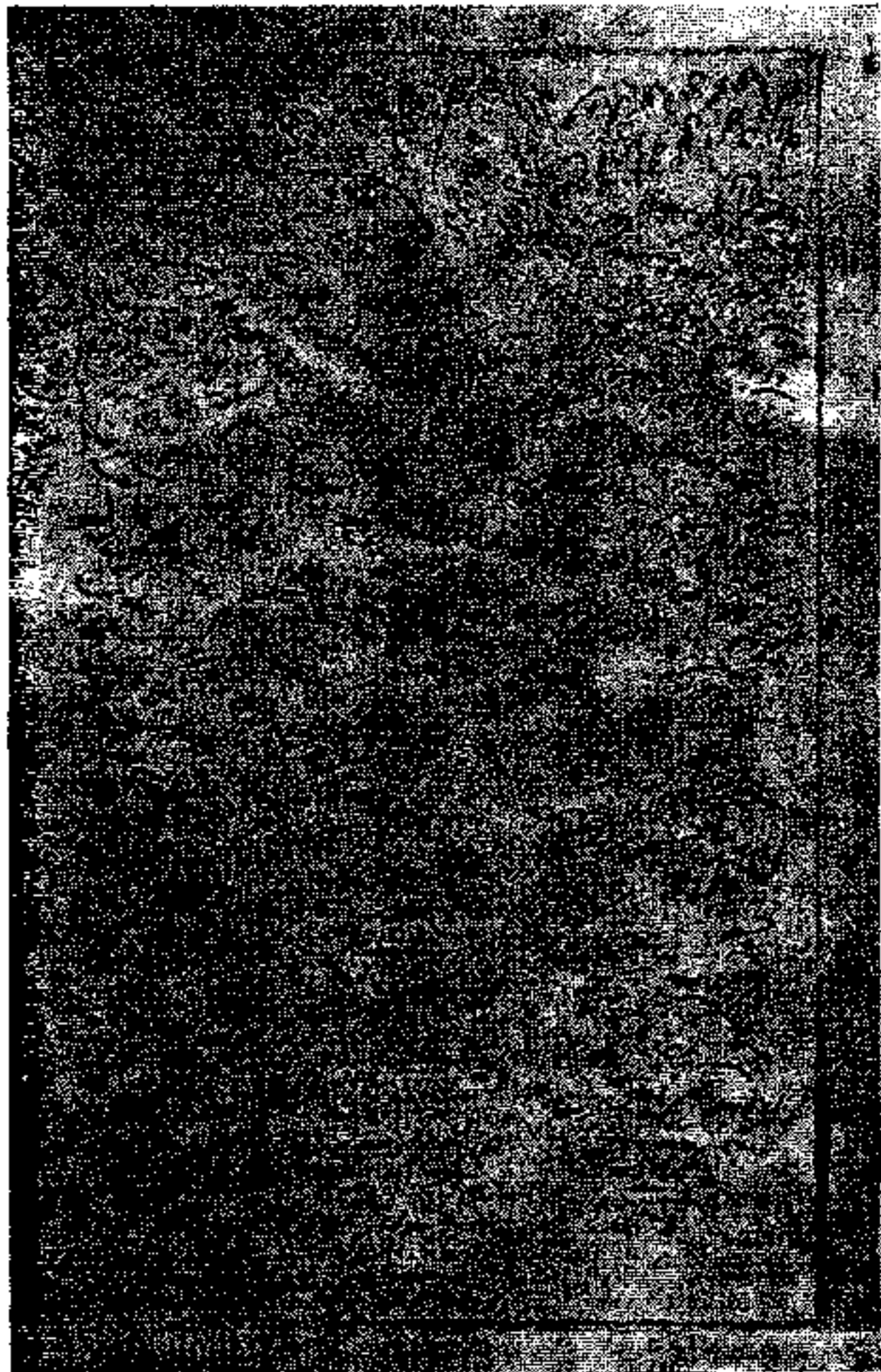
وارد آن شده و تا درجه اول و دوم آن ارتقاء مقام یافته است. اویس میرزا در نامه‌ای که در سال ۱۲۹۷ هـ (۱۸۸۰) از «گوتنبرگ» به میرزا ملکم خان وزیر مختار وقت ایران در لندن نوشت، تصمیم خود را مبنی بر ورود به یکی از لژهای اروپائی فراموشخانه و گرفتن درجات فراماسونی بیان کرد.

این نامه که در مجموعه نامه‌های ملکم در کتابخانه ملی پاریس ضبط است، تا اندازه‌ای وضع پیچیده و مبهم سازمان ماسونی ملکم را روشن میکند.

در نامه مذکور که شماره ردیف ۳۹ از اوراق خطی ملکم را دارد، احتشام‌الدوله به ملکم نوشته است:

دوست مکرم مهربان من - از روز حرکت بطرف ایران از آن سفر اول اعلی حضرت اقدس شهرباری روحی و روح العالمین فداء بفرنگستان تا بحال بی‌بیماری و بچه اظهار رحمتی نفرموده و یادی از دوست صادق خود نفرموده‌اید این بنده هم که گرفتار [يك كلمه خوانده نشده] رسمی و درد دل‌های بیدرمان خود که شما بهتر میدانید بودم و مجال آنکه زحمتی بدهم نشد تا آنکه الآن این قسم اسباب فراهم آورد که هفت ماه است چشم راست مخلص بدون سبب و جهت کم نور شد و لابد بجهت معالجه بفرنگستان آمدم که شاید نزد اطباء اینجا معالجه بشود و شب ششم رمضان از دارالخلافت بیرون آمدم و از راه حاجی ترخان و مسکو به ریکا رفتم و از ریکا به گوتنبرگ آمدم و از اینجا می‌گویند سه چهار طبیب بسیار خوب به جهت معالجه چشم هست یکی در برلین و یکی در ویزباد و یکی در هلند و یکی در پاریس حالا خیال دارم اول به برلین بروم بعد از آنجا به ویزباد و از آنجا به هولند این سه طبیب را به بینم هر کدام که بهتر شد با و رجوع کنم و اگر هیچکدام خوب نبود آنوقت به پاریس رفته آنجا مشغول معالجه باشم شرح حال این بود که عرض شد.

اما مخلص حقیقی شما خیال دارم بلکه از مرحمت شما در این سفر يك دو درجه



نامه سلطان اویس میرزا به میرزا ملکم خان

از فراموشخانه را ببینم و کاملتر بشوم . در خدمت سرکار درجه دو را تمام کرده اول درجه سیم رسیدم به حمداله از اهل صحرا بودم شهری شدم دو سال تمام عمر کردم و از چشمه سار ثلاث نوشیدم حالا میگویند باید از رئیس آن لژ نوشته داشته باشید . بر سرکار که معلوم است خلاف عرض نکردم و الحمداله خلافتی هم در این مدت نکردم . دوستانه از شما خواهش میکنم که بفرستم که صلاح بدانید و رسم است نوشته مرحمت کنید که در لاج برلین یا پاریس یا جای دیگر که مجال کردم و خواستم بروم آن نوشته سرکار در دست من باشد که ایراد نگیرند و باید انشاءاله آن نوشته را با مرده سلامتی خودتان به دست مرحمت بفرمائید که در هوند در شهر لاهه در پست خانه امانت باشد تا اینجانب به لاهه که رسیدم از پست خانه مطالبه و دریافت کنم انشاءاله محبت خود را دریغ نخواهید فرمود مخلص شما سلطان اویس میرزا ملقب احتشام الدوله ابن معتمد الدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد عباس میرزا ابن فتحعلیشاه طالباله نراه .

دوست مهربان خود میرزا میکائیل خان را بنده هستم نازدمام زیاد مرحمت نمیدهم منتظر کاغذ و رسید آن کاغذ بخصوص که عرض کردم هستم و انشاءاله ورود به هلند در شهر لاهه از پست خانه مطالبه خواهم کرد .

نامه شاهزاده احتشام الدوله این نکته را روشن میکند که سازمان فراموشخانه مملکت با سازمان فراموسونری رسمی و شناخته شده دنیا ارتباط ویژه ای داشته است ، زیرا لژهایی که بایکدیگر بستگی دارند و تحت نظری یکی از گراند لژهای جهانی کار میکنند باید بنام معرفی نامه صادره از لژهای وابسته و یا گواهی نامه استاد اعظم لژ ، حاضر با ایجاد ارتباط و یا پذیرفتن فراموسون داوطلب میشوند . باین ترتیب نامه سلطان اویس میرزا نظر کسانی را که میگویند فراموشخانه مملکت از طرف سازمان های ماسونی شناخته شده تأیید میشده تا اندازه ای صحیح بنظر میرسد . اما معلوم نیست که ملکم باوچه جوایی داده است و آیا او پس از انحلال سازمان خود باز هم حق مکاتبه و ادامه فعالیت را داشته است یا خیر ؟ بموجب نوشته دائرة المعارف فراماسونری آلمان ، سلطان اویس میرزا احتشام الدوله یکسال بعد از نوشتن این نامه عضویت لژ فراماسونی آلمانی که بنام

'Blickeit ov urania zurunster' در آمده است<sup>۱</sup>. او در مدت اقامت خود در برلن و  
 گوتنبرگ که در درجه از فراماسونی دآبی گرفت و سپس به تهران آمد.

یکی دیگر از افراد سرشناس فراموشخانه ملکم میرزا آقا  
 میرزا آقا خان خان نوری بوده است. از عضویت او در فراموشخانه مثل سایر اعضا  
 هیچگونه سند کتبی در دست نیست و تنها اظهار نظر چند تن از  
 نوری  
 مطلعین و نویسندگان عضویت او را در فراموشخانه تا اندازه‌ای  
 روشن میکند.

شاهزاده ظل السلطان درباره وی مینویسد: «... میرزا آقا خان صدراعظم که  
 عزل شد بنای فراماسیان نیز بر هم خورد، زیرا « بنای فراماسیان در دارالخلافه  
 تهران بدست یاری میرزا ملکم خان بود و بر هم خوردن او نیز در این زمان شد »<sup>۲</sup> با  
 توجه باینکه ظل السلطان خود عضو فراموشخانه و همچنین عضو لژ بیداری ایران بوده،  
 این اظهار نظر تا حدودی قابل اعتماد است. دانشمند فقید سعید نفیسی نیز به عضویت  
 میرزا آقا خان در فراموشخانه اشاره کرده مینویسد: «... میرزا آقا خان که عزل شد،  
 پته فراماسانی روی آب افتاد. در ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ (اکتبر ۱۸۶۱ م) ناصرالدین شاه  
 سخت آنها را دنبال کرد بدرجه ای که مؤسس فراموشخانه ملکم شیانه با پای بیاره از  
 تهران گریخت و بغداد رفت و چند سال در آنجا متواری بود. گروهی از این فراماسونهای  
 سرشناس مغضوب و حتی چند تن زندانی شدند. میرزا محمد علیخان معین الوزراء  
 پدر حسن و حسین علاء در میان این جمیع فرمی و مهارت قابلیت انعطاف داشتند.

چون ظاهراً وی ساده دل بود و خوب میتوانست در موقع لزوم خود را ساده دل  
 نشان بدهد و همیشه از خطر برهد و بهمین جهت این کارهای غلاظ و شدار ناصرالدینشاه  
 پاو زیبانی نزد ...<sup>۳</sup>

خان ملک ساسانی نیز مینویسد: «میرزا آقا خان صدراعظم شخص اول دولت

۱- Internationales Freimaurer lexikon

۲- تاریخ مسعودی

۳- نیمه راه بهشت ص ۱۵۲

علیه ابران عضو لژ فراماسنی انگلستان شده و در سفارت انگلستان در محفلی که انگلیسها داشتند شرکت میکرد. میرزا آقا خان نوری عضو لژ گراند لژ انگلستان شده بود و تا روزیکه در سن پنجاه و نه سالگی در قم مرد همچنان عضو لژ هاسنی بود. اگر میرزا آقا خان نوری ماسن نبود، یقیناً محمد شاه یا ناصرالدینشاه او را میکشند ولی عضویت او در لژ مزبور وی را از مرگ حتمی و حتی دستگیری در حین جاسوسی نجات داد. چنانچه سایر فراماسونها هم از مجازات مصون بودند.<sup>۱</sup>

با آنکه یکصد سال از انحلال فراموشخانه ملکم و پدرش

پایان کار  
فراموشخانه

میکگذرد هنوز درباره علل انحلال آن و اینکه چه حوادثی سبب تعطیل لژها و تبعید میرزا یعقوب و پسرش شد، مدرک صحیح و قاطعی در دست نیست. اما بتحقیق میتوان گفت که سرنگهداری فوقالعاده اعضاء فراموشخانه و اعتقاد و ایمانی که در بین پیروان ملکم بوجود آمده بود، سبب شد تا ناصرالدینشاه به لژهای فراموشخانه ظنین شود. بعلاوه رقابت روسیه و انگلستان نیز در انحلال فراموشخانه تأثیر فراوان داشت، زیرا در باریان آفرمان بیشتر متمایل به روس و دسته کوچکی نیز طرفدار انگلیس با اصطلاح «انگلیس هاب» بودند. نفوذ روسها در دربار ایران در تمام دوران سلطنت قاجار به ادامه داشت و با تحمیل قرار دادهای ننگین گلستان ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳) و ترکمانچای ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۸) این نفوذ در بین اعضاء خانواده سلطنتی قاجار و در باریان طبقه حاکمه ابران بیشتر شد، تا جائیکه گاه قدرت مطلقه‌ای در دستگاه رهبری ابران از آنجا بروز میکرد. انگلستان تازه وارد که خود را آزاد بخواه، دمکرات، انسان دوست و طرفدار توده مردم و مخالف ظلم و ستم و حکومت مطلقه معرفی میکرد، بتدریج عندهای از طبقه حاکمه و مختار ایران را در سلك طرفداران خویش در آورد و بوسیله آنها شروع بمبارزه با نفوذ روس و مظالم سلاطین مسند قاجار و حکام و شاهزادگان طماع نمود.

یکی از دستجات متمایل بانگلیسها که چندین سال با طرفداری از روش

دموکراسی و از آزادی انگلستان با درباریان مستبد و فاسد و عناصر « روس مآب » مبارزه میکرد، اعضاء فراموشخانه بود. از روزیکه فراموشخانه ملکم در تهران تأسیس شده بود، روسها همواره مراقب اعمال و کردار و رفتار ملکمها ( پدر و پسر ) و باران آندو بودند. و نه تنها با فراموشنهای عضو فراموشخانه مخالفت شدید داشتند بلکه از بدو پیدایش افکار نو و جنبش های آزادیخواهانه با صاحبان این افکار مخالفت میکردند و حتی توسعه آزادی را برای مرزهای جنوبی کشور خویش مضر میدانستند.

و بدین جهت بناصرالدینشاه تلقین میکردند که جنبش آزادیخواهانه و بخصوص افکار فراموشنری را که مقدمه زوال قدرت و سلطنت اوست از پیش بردارد. معروفست که بر اثر این تلقینات ناصرالدینشاه یکی از علماء متنفذ و سرشناس را مأمور کرد که به لژهای فراموشخانه برود و آنچه را می بیند و می شنود و استنباط میکند برای او نقل کند عالم مزبور بوسیله شیخ هادی نجم آبادی موفق شد بداخل لژ ملکم برود ولی پس از مراجعت هرچه ناصرالدینشاه از او درباره مشاهداتش پرسید ، پاسخی نگفت . ولی صریحاً اظهار داشت که « آنچه من در آنجا دیدم ، مقدمه زوال سلطنت شماست و آنها بطور حتم شما را از بین خواهند برد . »

میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك صاحب ناسخ التواریخ که بموجب مندرجات کتاب « مکالم الاثار »<sup>۱</sup> خود نیز عضو مؤثری در فراموشخانه بوده این مطلب را عیناً نقل میکند و صرف نظر از آن بلونه سفیر وقت فرانسه در ایران در گزارشی که بتاريخ ۱۸ اوت ۱۸۶۱ ( ربیع الاول ۱۲۹۶ ) درباره ملکم و فراموشخانه به وزارت متبوع خود ارسال داشته درباره نگرانی شاه ایران ازین توسعه چنین نوشته است : « . . . بعید بنظر نمیرسد که بیپایه دفاع از منافع کاندیداهای خود دو قدرت بزرگ آسیائی ایالاتی را که مناسب میدانند اشغال کنند ، و سرنوشتی که نصیب ناصرالدینشاه شده بمنزله آغاز یک جنگ مسلحانه بین انگلیس روسیه نباشد . بتمام علل هرج و مرج و بی نظمی که در

۱- مکالم الاثار تألیف میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی ، مقیم اسفهان ، نویسنده این کتاب تحقیقات بسیار عمیق و با ارزشی درباره رجال ایران کرده که در چند جلد در اسفهان منتشر ساخته است .

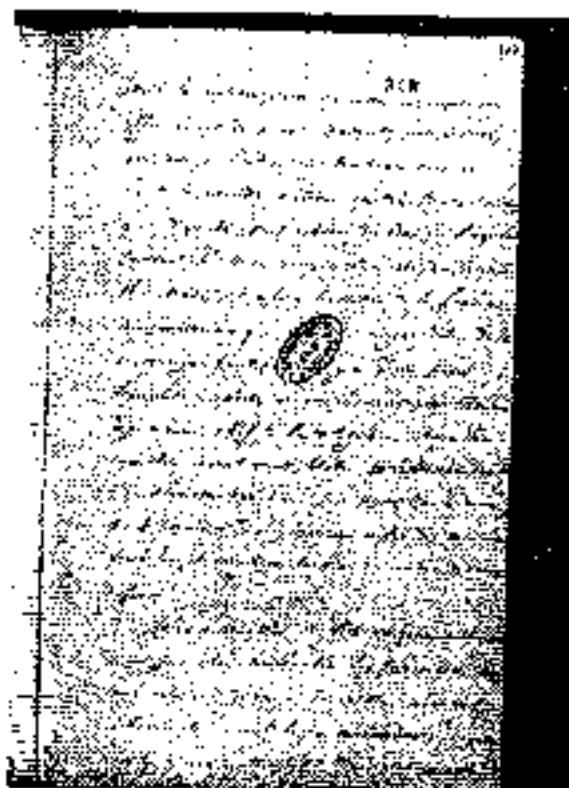


قلمرو این پادشاه وجود داشت ، عامل جدیدی نیز که عبارت از ظهور جمعیت‌های مخفی بود ، بر آن اضافه شد .

فراماسونری بوسیله میرزا ملکم خان وارد این منطقه گردید و در ظرف مدت کمی تمام ناراضیان بویژه ملاها و سیدها در آن گرد آمدند . پادشاه که در ابتدا با نظر تمسخر بدین تشکیلات مینگریست ، اکنون نگران بنظر میرسد . او پس از استوالاتی که از دکتر تولوزان<sup>۱</sup> درباره فراماسونها کرد ، وزیر امور خارجه خود را احضار نمود ، و ویرا شدیداً بعلمت عضویت در فراماسونری توییح کرد . حضرت اجل احتمالاً میرزا ملکم خان را که در کنستانتینوپل برای همراهی کردن میسیون فرخ‌خان و تأمین صلح به انگلستان اعزام شده بود ، بخاطر می‌آورند . ملکم خان که در پاریس بزرگ شده است چنان اطلاعات کاملی از مؤسسات مادر ایران دارد ، و دارای چنان مطالعات اقتصادی پیشرفته‌ای میباشد که بخوبی میفهمد برای احیای کشورش چه باید کرد . ملکم خان که مورد توجه خاص صدراعظم بود پس از سقوط او اوقات استراحت خود را بنگارش خاطرات خویش گذراند و در آن مسائل مربوط باجرای اصلاحات در کشور را طرح و حل کرد و این مطالب بطرز مرموزی باستحضار شاه رسید و انتشار آنها هیجان مہمی را برانگیخت . آقای بارون دوپیشون هم پیش از این ، راجع باو [ یعنی راجع بفرانسیس میرزا ملکم خان ] با شما صحبت کرده است . نخستین قدم او مبارزه جوئی برای از میان بردن فساد اخلاق و تباهی بی حد و حصر و دزدی های اشکار و مستمر است که دستگاه دولتی ایران را بکلی درهم خواهد شکست . افکار عمومی برضد ملکم خان است که میخواست شاه را نجات دهد و او حالا برای پیوستن به مردم ، خویش را از شاه کنار کشیده است و بدینجهت مکتب و مقررات فراموشخانه را بایران وارد ساخته و هر کس در ایران که تا اندازمائی به اصول شرافتمندانه معتقد باشد ، امروز در این مکتب درآمده و ابتدا امام جمعه که رئیس مذهبی است در این راه پیشقدم شده است . با در نظر گرفتن خصایص آسیا ، جناب عالی خوب خواهید دریافت که پیوستن امام جمعه به فراموشخانه

۱- دکتر تولوزان طبیب ناسرال‌دین‌شاه بود که کتاب سه سال در ایران را در پایان

ماموریتش نوشته و عباس اقبال آنرا بفارسی ترجمه کرده است .



یک صفحه از گزارش بلونه  
سفیر فرانسه در تهران



میرزا زین العابدین نخستین  
امام جمعه فرانسون

چه سلاح خطرناکی خواهد بود که بدست شخص کاروان دزبرگی بیفتد و نیز تا چه پایه شاه حق دارد نسبت باین موضوع بدین و بدگمان باشد.<sup>۱</sup>  
 اخباری که از خراسان میرسد درخشان نیست ترکمن ها همچنان بد سرخس که آنرا محاصره کرده اند نزدیک میشوند و گلوله های آنها حتی پای دیوارهای مشهد می افتند. شورش کوچک دیگری در یکی از شهرهای این ایالت یعنی در قائن رخ داده است. سائب خان حاکم این شهر بیمار بود. و شاه حاج میرزا محمود خان را که یکی از پزشکان مخصوصش بود برای معالجه او فرستاده این طبیب چنان خوب عمل کرد که بیمار در ظرف مدت کمی جهان را بدرود گفت. روز بعد مادر او به محل سکونت طبیب رفت و

۱- نخستین روحانی که به فراموشخانه ملکم پیوسته حاج میرزا زین العابدین، امام جمعه تهران بود که ملکم از وجود او استفاده های سیاسی فراوان برد. امام جمعه که دارای مشرب سیاسی بوده و به انگلیسها نیز تمایل داشت، در نخستین روزهای تشکیل فراموشخانه باین مجمع سری پیوست.

با کارد او را از پای در آورد و لاشه او را به زنان حاکم مستوفی سپرد و آنها نیز او را قطعه قطعه کردند. يك ایرانی که درباره این ماجرا با ما صحبت میکرد گفت: «بزرگترین قطعه جسد این طیب گوش بود!»

وقتی این خبر بشاه رسید سلطان مراد والی خراسان دستور داد - مبلغ یکصد هزار تومان خون بهاء لورا بپردازد و زنانی را که باعث قتل پزشک اوشده اند دستگیر کنند. شاهزاده این فرمان را اطاعت کرد و یکی از پیشخدمتهای خود را به همراهی ده نفر بقائن فرستاد. از این عده در قائن بخوبی استقبال شد ولی روز بعد سرانجام آنها را بریده و برای سلطان مراد میرزا فرستاده شد! مردم قائن قیام کرده و بطرفداری از مادر سالم خان اقدام کرده بودند ...»<sup>۱</sup>

این اوضاع و هرج و مرجی که در سایر نقاط کشور وجود داشت باضافه فساد و تباهی که در دربار ناصرالدینشاه حکمفرما بود، بتدریج ناراضائی عمومی را برانگیخت. شاید مخالفان و درباریان بشاه گفته بودند که این حوادث را اعضاء فراموشخانه دامن میزنند و مقصر اصلی آنها هستند. به همین جهت در این ایام شاه از فراموشخانه که اعضاء آنرا «انگلیس مآب ها» تشکیل میدادند ظنن شده بود و بتدریج در صدور برآمد که به بیند، درون سیاه چال فراموشخانه چه میگذرد.

کنت دوگینو وزیر مختار فرانسه در تهران در کتاب «فلسفه و مذاهب و فرق آسیا» پس از تشریح فراموشخانه و استقبال عموم طبقات به محافل ماسونی ملکم نگرانی شاه را از این باب چنین شرح داده است: «هر وقت پادشاه از یکی از مقربین خود سؤال میکرد که در این انجمن چه دیدی؟ یا در این انجمن چه چیز بتویاد داده اند؟ پاسخ داده میشد:

«قربان خاک پای مبارک گردیم، ما سخنرانی شخصی را در آنجا استماع کردیم»

۱- گزارش شماره ۱۴ سفیر فرانسه به وزیر امور خارجه کشور خود از اسناد سیاسی راکد وزارت خارجه فرانسه سال ۱۸۶۱ صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ نقل شده. این گزارش را دکتر پرویز عدل رایزن مطبوعاتی ایران در فرانسه برای نگارنده تهیه کرده است.

که خیلی درباره ترقیات و تمدن کشور صحبت کرد و بعد از آنهم چای نوشیدیم و قلیان کشیدیم . شاه از شنیدن این جوابها ناراحت و ظنین گردید . و دانست که مسائلی را از او مخفی میکنند و پنداشت که اسرار و حشمتناکی در فراموشخانه وجود دارد که ممکن است موجب پیدایش حوادث و حشمتناکتری گردد .

این فرقه بصورت ظاهر صادقانه و قانع کننده برای مردم فعالیت میکرد . ولی در باطن هم ممکن بود اعمالشان کاملاً بضرر مملکت تمام شود .

شاه برای رفع شك و تردید خود نسبت باین مرام نو ، این فکر در ذهنش قوت گرفت که عدهای را برای مشاوره و گفتگو بحضور طلبیده و جلسه ای تشکیل شود . بعضیها با وقاحت تمام بشاه قبولانند که در این انجمن وقایع و هرزگی های سری در جریان است و بعضیها که جرأت بیشتری (البته برای دروغگوئی) داشتند ، بعرض رسانیدند که این فراموشخانه چیزی بجز تجمع پیروان فرقه باب نیست . پس از این گفتگوها بلافاصله فرمانی از طرف شاه صادر شد مبنی بر اینکه هیچکس حق ورود و عضویت بفراموشخانه را ندارد و اعضای این انجمن مورد سوء ظن شاه واقع شده اند .

مؤسس و بنیان گذار این فرقه در ایران (میرزا یعقوب) بلافاصله اخراج و تبعید گردید و حتی تا امروز هیچکس از اعضاء جرأت نمیکند که بگویند جز صرف چای و قلیان در جلسات بحث دیگری نیز بوده است . این فراموشخانه که تا این اندازه مشکوک و واقعشده بود ، حقیقتاً نیز چنین بود زیرا فرقه مذکور بدون وقفه و استراحت ، دائماً فعالیت میکرد . . . .

گویینوسپس به بحث درباره بایبها و نحوه فعالیت آنها که بی شباهت بفراموشخانه نبود ، پرداخته و علت انتساب اعضاء فراموشخانه را به بایبها و طرز کار مخفی آنها چنین بیان کرده است : « ... از طرفی بایبها مقالات و مطالب زیادی می نوشتند و تألیفات خود را منتشر می ساختند و با عشق و علاقه زاید الوصفی آثار خود را می خواندند و از مخالفت پنهان میداشتند و کاملاً از آثار خود بعنوان مشاجره های قلمی علیه مسلمانان فدیت

میکردند. از طرفی میدانیم که حضرت اعلا و مریدانش مانند باب و پیروانش همیشه مردم را بسکوت دعوت مینمودند و افکار خود را ببنات و دوام رواج میدادند.

د چند ماهی است که محمد علی باب مزاح تازه‌ای را با ایرانیها شروع کرده است، که حکمت فعلی قابلیت و تشکیلاتش نامنظم است و انحلال آن منطقی بنظر می‌رسد ولی هنوز موقع آن فرا نرسیده است...<sup>۱</sup> بدین طریق با توجه بدو نظریه‌ای که دو نماینده سیاسی فرانسه در ایران درباره بایان کار فراموشخانه داده‌اند، میتوان گفت که سوء ظن ناصرالدین‌شاه نسبت به فراموشخانه ناشی از علل و عوامل زیر بوده است:

۱- بی اطلاعی او از مسائل مطروحه، در داخل لژهای فراموشخانه.

۲- راز داری فوق‌العاده اعضاء فراموشخانه و سکوت اسرار آمیز آنها.

۳- وسوسه روسها و روس مآب‌ها<sup>۲</sup>.

۴- واز همه مهمتر شنیدن صحبت از آزادی و مقاومت در برابر حکومت مطلقه و اقدامات شاه و اطرافیان.

۵- تصوری اینکه فراموشخانه شعبه‌ای از فرقه بابی است.

بعلاوه هنگامیکه شاه سوء ظن خود را در مورد فراموشخانه بیان کرد، اطرافیان نظر او را تأیید نمودند. حتی بموجب نوشته گوینو مخالفان بشاه گفتند که در لژهای فراموشخانه تند رویها و فسق و فجورهای وحشتناکی جریان مییابد در نتیجه این القائات سرانجام شاه فرمان داد که در باریان و شاهزادگان از فراموشخانه بیرون آیند.

روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱ فرمان زیر را در روزنامه (وقایع

اتفاقیه) شماره ۵۰۱ تحت عنوان (اعلان نامه دولتی) منتشر ساخت.

«در این روزها بعرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یورپ میکنند و بترتیب آن اظهار میل مینمایند لهذا

۱- تاریخ فلسفه و مذاهب آسیا.

۲- الکساندر دوم امپراطور روس، چهار سال بعد از تأسیس فراموشخانه مینویسد:

«انجمن سری علیه توومن و پرهم زدن آن صلاح هر دو مملکت است.» (عصر بی‌خبری -

ابراهیم تیموری ص ۶۴).

فرمان  
اعلان مزدوری

اینکه در این مورد پس از یک سال از تاریخ

تعیین و جهت درج در ثبت و اعلام شدن

در این مورد پس از یک سال از تاریخ

تعیین و جهت درج در ثبت و اعلام شدن

در این مورد پس از یک سال از تاریخ

تعیین و جهت درج در ثبت و اعلام شدن

در این مورد پس از یک سال از تاریخ

صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به ترتیب آن مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد البته این لفظ را ترک کرده پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید .

در المآثر و آثار، نیز در باره انحلال فراموشخانه تحت عنوان (طی بساط فرامیسن) چنین نوشته شده است : « این دستگاه سخت اسباب افتراق مردم ایران گردیده و مظنه شرور و مفاسد و رواج خیالات فاسد شده بود لاجرم پس از تخریب بنیان و عدم اساس آن قدغن شدید شد و نهی جاوید گردید که سپس احدی باین اسم دهان باز نکند و زبان دراز ننماید »

بعد از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ، ناصرالدینشاه یکسانیکه خود دستور ورود آنها را به فراموشخانه داده بود ظنین شده و مرتباً از ایشان بازخواست میکرد . وحشت شاه از فراموشخانه و مؤاخذه ای که از اعضاء آن مینمود بقدری بود که تا سالها بعد کسانی که عضو فراموشخانه بودند از ابراز این مطلب و عضویت در آن وحشت داشتند .

بدینال انتشار اعلان دولتی در روزنامه « وقایع اتفاقیه » شاهزاده جلال الدوله فرزند فتحعلیشاه بدین مناسبت مورد مؤاخذه و ملامت شاه قرار گرفته ، حانه نشین شده و میرزا یعقوب خان پدرملکم با سیای وسطی گریخت و از آنجا باسلامبول رفت . میرزا جعفر حکیم الهی و شمس الادبیا نیز تحت تعقیب قرار گرفته و سایر کارگردانان فراموشخانه نیز هر یک بنحوی در فشار واقع گردیدند . ولی عجب آنکه میرزا ملکم خان که شخصاً از عوامل اصلی فراموشخانه بود ، هیچ مزاحمتی ندید و هیچیک از اعضاء دولت مصدع او نشدند و ظاهراً چنین وانمود میشد که (تقصیری متوجه او نیست) و به همین جهت وی بار دیگر دنباله کار خود را منتهی بصورت محدود گرفت و پنهانی مشغول بکار شد ، و در این زمان بود که رسالتهای در انتقاد از اوضاع و تأیید طرحی که در کتابچه غیبی « نوشته بود ، منتشر میساخت و آنها را در دسترس رجال قرار میداد که ظاهراً آنها را به ترتیب خاصی هم بنظر شاه میرسانید .

تجدید فعالیت و توسعه اقدامات و عملیات ملکم که دنباله همان اقدامات اولیه بود، مجدداً در باریان و مخالفین را وادار کرد که بشاه فشار آورند و ترتیب اخراج او را نیز از ایران بدهند. در نتیجه این اقدامات، ناصرالدینشاه دستور داد که ملکم را تا کرمانشاه تحت الحفظ ببرند و در آنجا آزادش کنند. ملکم که پول و وسیله نداشت، به بغداد رفت و در آنجا شروع به فعالیت کرد ولی چون به چوچه زمینه‌ای برای اقدامات خود نمیدید از راه دیار بکر خود را با اسلامبول رسانید و پس از رفع خستگی بدین میرزا - حسینخان قزوینی « مشیرالدوله » وزیر مختار وقت ایران در آن شهر رفت و اظهار داشت که « مجلس فراموشخانه را با مرودستور شخص شاه باز کردم و راپورتش را هر روز بحضور همایون میدادم بعد از مدتی رایشان بفسخ و لغو مجلس قرار گرفت. و امر بحرکت من فرمودند » ( عریضه میرزا حسینخان بشاه آرش و سفارت اسلامبول سال ۱۲۹۷ ) میرزا حسینخان حقیقت اظهارات ملکم را از تهران تحقیق کرد. وزارت امور خارجه جواب داد که اعلیحضرت همایونی سرسوزنی از ملکم مکتب نیستند<sup>۱</sup> نویسنده کتاب سیاستگران دوره قاجاریه مینویسد: « معنای این تضاد برای نگارنده حل نشده است. »

سفیر ایران در اسلامبول ناچار میرزا ملکمخان را نوازش داده و بتهران نوشت: « تکلیفی برایش معین کنند که در اسلامبول بیکار نباشد. » دولت هم او را مأمور جنرال کنسولگری مصر نمود. و او در جمادی الثانیه ۱۲۸۰ هـ ( ۱۸۶۳ م ) بعصر رفت و پس از چند ماه با اسلامبول مراجعت کرد.

ناصرالدینشاه پس از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ملکم شخصاً در باره فراماسونری شروع به تحقیق نمود و ابراز علاقه کرد **گزارش** به ناصرالدینشاه که از همه جزئیات فراماسونری و عملیات و آداب و رسوم آن اطلاع حاصل کند. ضمن این تحقیق یکی از فراماسونتهائی که تا درجه دوم را طی کرده بود گزارش جامعی به شاه داد، که متأسفانه فقط ۱۲ صفحه آن باقیست. این گزارش که جزو اسناد بیوات سلطنتی و شاید هم در کتبخانه خصوصی ناصرالدینشاه



نگهداری می‌شده و پس از مدتی به کتابخانه سلطنتی و در دوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر همراه چند هزار جلد کتاب خطی دیگر به کتابخانه ملی منتقل گردید و نکته جالب آنستکه در پشت جلد آن مهر «کتابخانه دولت علیه ایران» با عدد ۲۹ ثبت شده است که تصور میرود مقارن با سال تأسیس کتابخانه یعنی (۱۳۴۹ هجری قمری) باشد. در کنار مهر مذکور سه شماره نوشته شده که بنظر میرسد گزارش مذکور سه بار تغییر محل داده تا به کتابخانه ملی رسیده است. در صفحه دوازدهم در جائیکه نویسنده شروع به دادن شرح علائم مخفی ماسونها می‌کند دو جافلم خوردگی مشاهده میشود. این دو جافلم کلماتی است که طرز دست دادن و حرکات انگشتان را تشریح میکند. متأسفانه فرد ناشناسی که شاید یکی از فراماسونها بوده از صفحه شانزدهم به بعد آنرا از اصل گزارش بریده و بدین ترتیب، قسمتهای حساس آنرا از بین برده است. با جدا شدن صفحات مزبور نه تنها انتقادهائی که از فراموشخانه ملکم شده از بین رفته بلکه نام نویسنده گزارش نیز برای همیشه مکتوم مانده است.

گزارش دیگری نیز که برای ناصرالدینشاه از یکی از کشورهای اروپائی درباره فراماسونری بوسیله سفیر ایران فرستاده شده به سر نوشت گزارش فوق گرفتار گردیده است. متأسفانه اصل گزارش دوم که شماره ثبت آن در اسناد دولتی و شاهی موجود است، وجود ندارد و یا لاقلاً نگارنده نتوانسته است بدان دسترسی پیدا کند. در بین اسناد وزارت خارجه دربار ناصرالدینشاه که پس از انقراض سلسله فاجاریه تحویل پایتگانی راكد وزارت امور خارجه شده و در دوران وزارت علی اصغر حکمت بصورت دفترهای مجلدی درآمده چنین گزارشی مشاهده نمیشود. درحالیکه در دفتر ثبت اوراق راكد وزارت خارجه مشخصات آن قید گردیده است. این اسناد بطور نامنظم جلد شده است مثلاً در کنار گزارش سفیر ایران در اسلامبول راپورت نظمیه و یا عرضحال مرد پاك باخته‌ای که چماقداران شاهی همه چیز او را بیغما برده‌اند و یا گزارش نقاشی قبله عالم قرار گرفته است و بدینجهت برداشته شدن آن چندان جلب توجه نمیکند و بنظر نمیرسد اصولاً

۱- این گزارش در کتابخانه ملی طی شماره ۱۳۹۲ نگهداری میشود.

چنین گزارشی ضبط شده باشد. نگارنده با وجودیکه همه این اسناد را در چندین مجلد بدقت دیده‌ام، مع الوصف نتوانسته‌ام بدوین گزارش که آنرا از خارج کشور برای ناصرالدین‌شاه فرستاده بودند دسترسی پیدا نمایم و امید است که روزی این سند جالب نیز بدست آید<sup>۱</sup>. بهر حال اینک بنقل اولین گزارش که درباره فراماسونری به ناصرالدین‌شاه داده شده بود قناعت میکنم و امیدوارم پژوهندگان آینده بتوانند بقسمتهای منقود شده همین گزارش نیز دسترسی پیدا کنند و آنرا تکمیل نمایند.

### بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌فایان معبود بحق و مالک بمالک مطلق را سزااست که انتظام دول و ملل را باقتضای نظم و نسق حکمت تا به ترتیب داده و جناب ختمی مآب صلوات الله علیه را بجهت انعام حجت و تبلیغ رسالت بر عموم فرستاده اما بعد بر ارباب بصیرت و دانش مخفی نماید که خداوند جل‌شانه نظم ظاهر و باطن جمیع موجودات را بقدر ضرورت مقدر فرموده و کفایت احتیاج هر مصنوعی را بطور اکمل هر نبی داشته پیروی احکام الهی که لازمه تدبیر است این شیعه اثنا عشری را کفایت که هیچ احتیاج بقواعد و ملل و ادیان دیگر ندارد آداب تعیش و زندگی و نزدیکی بحقیقت و تحصیل ماحصل هر دو نشأه را در کلام مجید مختم فرموده و احادیث و اخبار که جامع قواعد کلیه باشد بطوریکه مافوق آن متصور نباشد در کتب عدیده و از روایات معتبره در میان مسلمانان شایع گردانیده پس در این صورت پیروی بقواعد و قوانین الهی نکرده بعقاید دیگران تاسی نمودن کفر محض و محض کفر است. من تشبه بقوم فهو منهم اگر این دین مبین بر حق و خوارج را کافر و مردود میدانیم پس چرا افعال و افعال آنها را پیشنهاد خود میکنیم و اسم آنرا حقیقت میگذاریم صاحب شریعت و عملیت مسلمانی که آداب لباس پوشیدن و حمام رفتن و ریش شانه کردن و خوابیدن و

۱- دو گزارش دولتی دیگر درباره فراماسونری به ناصرالدین‌شاه داده شده است. گزارش اول را میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله پشاه میدهد. او آنچه را که در درون لوزه‌های انگلیسی دیده بوده برای شاه مینویسد. گزارش دوم را میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه که در سالهای ۱۲۶۹-۱۲۸۵ سفیر ایران در لندن بوده برای ناصرالدین‌شاه فرستاده که از هر دو آنها اثری بدست نیامد.

بر خواستن [بر خاستن] و معاشرت نمودن و بمستراح رفتن را بطوری بیان فرموده که چیزی از آداب زندگی را فرو گذاشت نفرموده چرا وضع فراموش خانه را از خاطر محو میفرمود اگر حاصل این کار محبت و اخوت است که جناب مستطاب ختمی مآب میفرماید المؤمنون اخوه و تحریص و ترغیب در تألیف بین قلوب فرموده اند و كذلك جناب مولای متقیان در اول دیوان مسائل خود میفرماید اناس من جهة الشمال اكفاء ابوهام آدم و والام حواء اگر جماعت و جمعیت را میگویند که امر بجماعت فرموده اند اگر مساوات را میگویند خمس و زکاة و بذل مال در راه خدا را چه قدر تمجید و تأکید فرموده اند اگر عدم ظلم و تعدی را اسم اختیار گذاشته اند حدودات شرعی و تهدیدات اخروی را باید کافی بدانیم و عمل کنیم اگر مقصود بعضی مردم بیکار مفسده جوی که خبائث باطن آنها را فرو گرفته و میبخوانند منشاء بعضی اعمال شیعه باشند و مرتکب ملامهی و مناهی خداوندی شوند و طالب بعضی مراتب هستند که لیاقت آنها ندارند و خداوند را قادر بادای مراتب و عزت دنیا تمیدانند با همدیگر در این حال متفق گشته دین و مذهب و قواعد ملت خود را گذاشته کسب بعضی اصطلاحات بیه معنی کرده اند مقصود آنها از جماعت و جمعیت همراهی نمودن در معاصی است. مثلاً شخص مالائی که در دین داری تکلیف خود را امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن میدانند او را آورده چشمش را بسنه بطوریکه در آخر تفصیل داده خواهد شد بعضی نامربوط با او گفته از این سوراخ بآن سوراخ برده و چند سنگی برداشته بدر و دیوار زده او را باین طور بقول خود به مقام امتحان آورده ساعت دیگر در پیش او شرب نموده با زن اجنبی زنا کرده این را جماعت اسم گذاشته اند معنی اختیار این است که چرا ما باید در تحت حکم دیگری باشیم و خود بشخصه هر کاری بخواهیم بتوانیم کرد و این چیز است محال و منافی اسباب خداوندی اگر هر فردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد و مختار نماید امور دنیا مختل و معطل خواهد ماند اگر بنای نظم بر این بود از اول خلقت بنای راست و سلطنت مقرر نمی آمد و اگر امتیازات برداشته و مرتفع میشد و همه منادی بودند هیچکاری در دنیا پیشرفت نمیکرد و هیچ فردی اطاعت فرد دیگر را نمینمود میگویند هر گاه این کار بود و منافی اصل بود چرا عامای شهر که بقدرت و تقوی



میشود پنجهزار یا ده هزار خلق که داخل این کار هستند از مرده خواهند شد و کان شمار و نوق خواهد گرفت احکام شما قبول عامه پیدا خواهد کرد اگر چه غیر ما انزل الله البته باشد صف جماعت زیاد خواهد شد ترافع بیشتر خواهد شد این است که مردم عوام محض تقلید که جناب آقا رفته است و دیده است اگر بد بود چرا میرفت ولی نمیدانند همین رفتن آقا کار را با اینجاها میکشاند خود را بمخاطرات بیمعنی انداخته فراموشخانه میشود با فلان وزیر و پیشکار و صاحب درجه و منصب میگویند که شما احتیاج بر رفتن جاه بیش ازین ندارید ولی حفظ این مرتبه که دارید لازم است که فلان معاند بر شما استیلا نیاورد و همیشه در این درجه و پایه که بایل هستید باقی باشید و اگر سلطان عصر بخواند در مدارج شما تغییر و تبدیلی دهد نتواند بفلان شخصی کاسب میگویند که تنها شغلتان کسب است چه عیب دارد که ده هزار خلق ما بحتاج خود را از شما خریده و این منافع کلی از برای شما حاصل شود و در مقام ضرورت شما هم با خیال ما همراهی نمائید و همچنین بمردم بیکار میگویند که چرا مثل شما مردم که جوهر قابلیت و استعداد هستید همچو بیکار باشید وضع ایران و ددلت ایران افراط و تفریط است چرا باید یکی صد هزار تومان ببرد و شما هان بربد پس باید تغییر وضع داد و آن بشته باین قاعده است این مردم را که این طور جمع نمودند آنوقت بعضی را وعده درجه و رخیالی صاحب درجه و پایه مینمایند و از خواص قرار میدهند و میگویند که بهتر از همه چیزها اینست که ما آزاد باشیم و در تحت قاعده منداوله نباشیم خود قراری در میان خود بگذاریم و اسممان را فراموش خانه بکنیم و این خیالات تفصیلی دارد که ذکر آنرا مناسب نمیدانند و قدرت نوشتن ندارد آنوقت صد هزار قسم میدهند که شما متصدی این کار هستید و افشای مطلب نکنید مثل این است که شخصی کافری آدم را قسم بدهد که ترا بفلان و فلان قسم میدهم که بیا و کافر بشو یا شخصی آدم را قسم میدهد که خود را از بام مرتفع بینداز یا بایست که من این حربه خود را بکار ببرم نمیدانم صاحب شریعت نیز همچو قسمها را جزء تدبیر و دینداری فرموده است یا حیر در فرنگستان که مبنای این کار از آنها است و بقول اهالی این فراموشخانه که میگویند دو هزار سال است باقی مانده است هرگز کاری نکرده اند که بوی شرارت از آنها بیاید منتها کار پست

در تهذیب اخلاق و انسانیت و معقولیت و امتحان غیرت نه مقصود این است که اگر من فلان شرارت بکنم و آدم بکشم و مال مردم را بزدم جمعی حمایت خواهند کرد و من را از مخاطرات رهایی خواهند داد اعلیحضرت شاهنشاه کل معالک ایران کمال اغماض را فرموده اند یا از خیالات نامتناسب این مردم مفصلاً اطلاع ندارند نویسنده این فقرات که از اهل این کار است و به قبح نتایج این کار بر خورده و جمعی را نیز متنبه نمود تبری میجوید و استغفار مینماید و هیچ مضایقه ندارد که خود را ظاهر سازد و بر حقانیت و صدق قول خود دلایل واضح و براهین کافی اقامه نماید تا بیچاره مردم بدبخت گسه گرفتار این گونه مزخرفات شده و خورد را گرفتار مخاطرات نموده از شریعت و حقیقت دور افتاده اند بیروی نکنند و رجعت بعقاید حقه خود نمایند این کار از دو حال خارج نیست یا منافی شرع است که خدا و پیغمبر خدا لعن کرده اند کسیرا که در دین و عقاید شرعیه بدعت بگذارد و یا منافی عرف آن نیز بر سلطان عصر لازم میشود که این بدعت مرنفع فرمایند اگر بجز این دو فقره راه دیگر هست آن چیز نیست وجدانی باید بمقام تحقیق بر آیند و اثبات حقیقت این معنی را کنند بیچاره مردم که میخواهند سهولت و بدون زحمت که محال است این نعمت در دنیا از برای کسی ممکن شود گذران نمایند بحر فهای بی معنی از راه راست خارج گشته دست از کار و کسب خود برداشته اند بامید بعضی حرفهای دروغ بی اصل که خزینه در فراموش خانه از نفری دوازده تومان بر میشود که بفقیرای این کار داده خواهد شد مجاناً و با شخصیکه میتواند ادای دین خود را بکنند بدون گرو و رهن هر قدر محتاج شوند داده خواهد شد اگر در این صورت احدی روی معطلی را ندیده بی نیاز خواهند بود مردم خام طمع بریشان این احوال دروغ را عین واقع دانستند و میگویند چه بهتر از این که هرگز معطل نباشیم و این وجه مبلغ خطیری خواهد شد ده هزار نفری دوازده تومان بدهند جدفدر خواهد شد علاوه بر این هر نفری بخواهند در ماه صد دینار از یکتفر دستگیری نمایند روع احتیاج آن شخص خواهد شد از این مقوله حرفها که محض فریب عوام زده مردم را تطمیع مینمایند دست کدام فقیر بیچاره را گرفته اند قرض کدام مدیون را داده اند پس معلوم میشود وضع این کار از برای آسودگی مردم نیست بلکه اسباب زحمت و مخاطره

انداختن است فلان شخص صاحب کردار است بمن و توجه بیچاره این خصوصیت و آشنائی بیمعنی بهمه قسم از برای آنان ممکن است محض اینکه فلان شخص بمن سلام کرد نباید معتقد به يك قانون احدائی بشوم این مردم در حق خود ظلم کردند بخواست بیشتر از این بنویسند و از درجات بیمعنی دیگر هم حکایت کنند آدم عاقل از این درجه بدرجات دیگر پی خواهد برد اگر اعلی حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران خلدالله ملکه مقرر فرمایند و اطمینان مرحمت فرمایند که این چند نفر را ظاهر سازند و کما هو حقه عرض نمایند معلوم خواهد شد حاصل این کار بیمعنی و از عقلا و مردمان با تجربه معمر خیلی قبیح است که باین تفصیل چشم خود را بسته خود را واگذار نمایند بجهال که از اینجا یا آنجا بکشند و اینکه مشهور است اهالی این کار را ایراز مطلب نمیکند از بابت خجالت اعمال شنیعه است که فلان وزیر یا فلان مرد ملا را بیاورند و بطوریکه ذکر خواهد شد اسباب باز بجه نمایند جای کمال تأسف و تأثر است که مردمان معقول بخواهند اغماض از این فقرات نمایند و ملتفت قبح این عمل نشوند قبل از ملاحظه چندان بحثی وارد نمی آید چیزیست که سالها است شهرت کرده انسان بخیال فهمیدن رغبت مینماید اما بعد از ملاحظه هیچ مقتضی نیست که انسان معقول با بعضی جهال که بنای آنها ببرزگی است موافقت نمایند چون بنای کاتب با سم بردن نیست ولی همسری و اخوت بقول خودشان با بعضی اشخاص که متصف بصفات مستهجنه هستند نمودن فوق الغایه جای تعجب است محض استحضار خواص و عوام تفصیل این تاریخچه را ذکر مینماید و ازین قرار است در اول مرحله مقدمات از برای این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت شده اند و فایده این هستی چه چیز است حکمای پیش بعد از غور و تعمق بسیار این کار را فکر کرده اند و حاصل زندگی این کار است اما شخص که تابع فلان ملا یا مجتهد است هیچ التفات بکلام الهی نمینماید که فرموده است و ما خلقت الجن و الانس لایعبدون و تمجید و تعریف مینماید که فی الواقع همین است که میفرماید عجب کار بزرگی است خلاصه قواعدی بقول خود در وصول بآن مراتب قرار داده اند اولاً بایستی شخص ثالث خود را مستبعد فنا بکنند و وصایای خود را بر حسب وصیت نامچه بنویسند که اگر در این راه مطلق [ تلف ]

شود بر عهده هیچکس نباشد و این را چرا میکنند محض اینکه آن شخص چنین تصور نماید که این کار، کار با معنی بزرگی است و خیلی باعظم تصور شود در این ضمن تهدیدات مینمایند که ازین عزیمت برگردد مبادا طاقت ملاحظه این عالم را نداشته باشی آن بیچاره چنین تصور مینماید که از این عالم به عالم دیگر خواهد رفت این منع باعث رغبت او میشود که فرموده اند الا انسان حریص علی ما منع بعد پارچه پوستی آورده چشم های آن شخص را بسته در این بین باز میگویند که خود را بمخاطرات مینداز خیال را منصرف نموده برگردد آن شخص اگر آدم حریص در این کار است رجعت نخواهد کرد والا از آنجا بر خواهد گشت مثل اینکه جمعی برگشتند بعد چشم او را که بستند در میان محوطه آن خانه دست او را گرفته چند دور دور آن حیاط گردانده اگر سوراخ و پله باشد از این سوراخ بآن سوراخ برده و ازین پله بالا برده از پله دیگر فرود آورده که آن شخص چنین تصور میکند او را با آسمان یا زمین برده اند بعد نردبانی تعبیه نموده اند که اسم آن را فلک تحقیق گذارده اند در وسط نردبان پایه تعبیه کرده که آن شخص را بالای آن میبرند همینکه بوسط نردبان رسید پایه نردبان بلند خواهد شد و سر نردبان میل به نشیب مینماید آن بیچاره چنین تصور میکند که او را بفلک تحقیق برده اند و بمقام قاب قوسین او ادنا رسیده از آنجا او را آورده داخل اوطاقی مینمایند قبل از ورود شخص در آن اوطاق را میزند شخصی دیگر از میان اوطاق با آواز درشت خشن سؤال مینماید که کیست این شخص و بچه کز آمده است همان شخص باز جواب میدهد که یک نفر آدم صحرائی میخواید بمدینه عس داخل شود میگوید او را بفلک تحقیق بیاورید بعد او را داخل اوطاق هرزبور نموده چند تخته پاره گذارده اند از روی تخته ها او را برده بر صندلی مینشانند آن شخص با وجود جمعیت و ازدحام [از دحام] چون چشم بسته و ندیده است کسی را چنین تصور میکند که خود تنها است و این سؤال و جواب کننده چون بغیر آواز میدهند شخص چشم بسته نمیشناسد و حالت تعجب برای آن بیچاره حاصل میشود که اینجا کجا است و صاحب آواز کیست در آنجا نیز تهدیدات میکند و مخاطرات مینماید که این کارها نیست بر خطر دور نیست که باعث اتلاف و هلاکت تو باشد ولی بامید اینکه شما مردمان نجیب با غیرت



هستید احتمال می‌رود که بدون مخاطره و آسیب بگذرد و این مراحل را طی نمائید اگر چه من در این عالم با شما آشنائی ندارم و آشنائی من در عالم دیگر است ، اگر خوف ترسی دارید من میتوانم از اینجایم شمارا برگردانم و این راه زحمات راه و سختی‌ها دارد دور نیست که بجای بیفتید یا با آتش بسوزید من تکلیف خود را در امتحان شما میدانم و باید یکی از این فقرات را قبول نمائید حالا کدام يك را قبول میکنید طبعاً چه بر خود خالی میکنید یا بجای خود را می‌اندازید یا با آتش می‌روید چراغی تعبیه نموده اند که در وقت سوختن صدا مینماید و آن شخص چشم بسته چنین تصور میکند که آتش افروخته‌اند و میخواهند او را با آتش بیندازند تا یکی از این فقرات را قبول مینماید باز می‌گوید او را بکشید بقرزمین که در آنخانه سرداب و حمامی باشد او را سرعت تمام با نجا کشیده و در آنجا نیز بعضی گفتگوها نموده باز بنای تهدید را میگذازد که این امتحان امتحانی است که اگر خوف بکنید حکماً تلف میشوید اگر خوف بر شما مستولی شد دست خود را بلند کنید تا من امتحان را تمام کنم آلات و اسبابی از چوب ساخته‌اند و تعبیه نموده‌اند که حرکت دادن صدا های عجیب از آنها بلند میشود جمعی دست گرفته و چند نفر هم سنگها برداشته بيك مرتبه آن چوبها را به حرکت می‌آورند و آن سنگها را بدرود یوار میزنند معلوم است در میان سرداب و حمام با وجود این صداها که بيك مرتبه با انواع مختلف بلند میشود و آن شخص چنین تصور میکند که تنها است چه حالت از برای او دست خواهد داد از آنجا نیز او را بیرون آورده در اوطافی که جمعی از اهالی این کار نشسته‌اند و ساکت و ساعت [صامت] هستند آن شخص را بهمان حالت چشم بستگی حاضر می‌سازند و در مقابل آن جمعیت بر روی صندلی مینشانند باز خیال میکنند که احدی در آنجا نیست بعضی اوقات عدد مردم بهشتاد بود میرسد که در میان حیاط و اوطاق بودند بعد از گفتگوی بسیار در فواید این کار و بعضی تحقیقات که ما قافله مدینه علم هستیم و حالا رو بمدینه علم آورده ایم و آن سه چیز که در اول ذکر شد که عبارت از جماعت اختیار و مساوات باشد تفصیلی بر آن قرار داده صد هزار قسم در اخفای این کار داده از منافع این فقره صحبت نموده که اگر ما نیز مثل وحوش و طیور در صحراها بیکه و تنها بودیم نمیتوانستیم تعیش نمائیم چرا که آنها اسباب

ضروریه خود را دارند که حفظ سرما و گرمی و دفع دشمن نمایند اما انسان بی اسباب خلق شده است و لابد از جمعیت و جماعت است. هر چه جمعیت بیشتر باشد بهتر است پس باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد حاصل مساوات نیز معلوم است که چه قدر مفید خواهد بود احتیاج بکلی از میان مرتفع و برداشته خواهد شد مال و جان هر يك از اهالی این کار از یکدیگر باید باشد اختیار نیز لازم است که انسان مختار خود باشد بعضی بیانات که از جمله بدیهیات است ذکر مینمایند در آن مجلس معانی مزبوره را باین طور ذکر مینمایند تا آنکه متدرجاً بمقام امتحان آورده از حالات باطن خود باشخاص بخصوص حالی شود و آن تفصیل علیحده است که هیچ مداخلت باین حرفها ندارد چشم آن شخص را باز نموده در حالیکه آن اشخاص بدون اینکه نگاه بظرفی نمایند یا حرکت کنند بعد از چند دقیقه برخاسته [خاسته] با او بکان بکان مصافحه مینمایند و جزء وجود یکدیگر میشوند بقول خود و علامت شناسائی را رئیس این کار یا خلفا با آن شخص گفته آن بیچاره را رها نموده دیگری را بدام میکشند آنوقت جمعی بیکار که اسباب شرب و هرزگی آنها منقضی داشت با همدیگر در حالت جماعت مساوات مینمایند و خود را مختار بهر نوع هرزگی میدانند تفصیل درجه اول فراموش خانه از قرار بست که ذکر شده مطالعه کنند خود را بدون این زحمات از اهل فراموش خانه بدانند دیگر فقره تحسین است که در غیبت رئیس این کار مقرر گردیده آن چیز است بسیار بی معنی که قابل ذکر نیست و چند نفری اسباب مداخله کرده بودند و نفری سه توهمان میگرفتند جمعی از آمارد و اجاننده این شهر تحسین شده اند کاتب نمیداند تکلیف خود را که با آنها نیز سمت اخوت دارد و باید بطور مساوات و اختیار و جماعت حرکت نماید یا خیر این مقصودات ظاهر فراموش خانه بود مقصود باطن بعضی از اهالی فراموش خانه را طوریکه ملاحظه نمود کسه افشای آنرا تقصیری بزرگ از برای خود میشمارند بجهت اطلاع عموم مردم عرض نمود و این فقره اخیر محل اشتباه نشود که نکته با معنی در این کار بوده که افشای اسرار آنرا مقتضی ندیده و بجز فتنه و فساد داخله مملکت هیچ مقصود و منظوری ملاحظه نینماید واضح این کار با کمال مرحمت که عموم مردم شاهد و گواه هستند از شاهنشاه ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران دیده باز بخيال خود در باره

او کوناهی شده است اظهار دلتنگی مینمود و میخواست که رتق و تقق امور در قبضه اقتدار او باشد در بند امر بر مردم مشبه نمود که بر حسب اذن و اجازه دولت بنای این کار را گذارده اند و هیچ تفاوتی با فراموش خانه فرنگستان ندارد چندی نگذشت که نتیجه این کار طور دیگر شد و همه فقرات آن منافی با رضای دولت بظهور پیوست نه اینکه جمع مردم از خیال کلیه و مقصود جزئیها و استحضار حاصل نمودند بعضی اشخاص که از خواص او بودند و مردمان بیکار مفسده جزئیة شناخته بود متدرجاً حاصل این کار را حالی نمود و همیشه میگفت که اگر صد نفر از میان این جمع با خیال من همراهی نمایند از عهده خیال خود برمی آیم بعد از آنکه خداوند بفضل خود مضمون آیه شریفه مقدسه و لا یحیی المکر السیئی الا باهله را در باره او جاری فرمود اعمال شنیعه و خیالات مظنه [مزمئه صحیح است] او کالشمس فی وسط السماء واضح و لایح گردید از دار الخلافه عزیمت نمود که در جای دیگر اسباب فتنه و فساد شود یا جمعی بیچاره مردم دیگر را گرفتار زحمت و مرارت نماید و این غلط مشهور است میان مردم که هر کس از اهل اینکار باشد دیگری را می شناسد این حرفی است بی معنی علامتی چند قرارداده است کسیکه از اهل اینکار باشد بهر کس که رسید و بخواهد معین نماید که این شخص از اهل اینکار است دست راست بهست راست سینه خود میکشد طرف مقابل اگر از اهل اینکار باشد دست خود را به پیشانی خود میکشد باز این شخص بمناسبت اطمینان که این حرکت بلکه از روی حرکت طبیعی بوده است دست خود را باز کرده و شصت خود را بالای بینی گذارده بتقریبی که کسی ملتفت نشود باز طرف مقابل پشت دست خود را بتقریبی میبوسد این علامت که گذشت بعد سؤال شفاهی مینماید که شما از اهل کجا هستید میگوید بکوفتی بدران ما چار نشین و از صحراها بودند حالا شهری شدیم باید اسم صحرائی ذکر شود خواهد گفت کدام شهر میگوید مدینه علم خواهد گفت بچه دلیل میگوید بدلیل مسارات آن شخص خواهد پرسید شما بچه دلیل میگوید بدلیل اختیار باز دلیل دیگر می خواهد میگوید بدلیل جماعت جواب خواهد گفت قربان جماعت این علامت شناسائی اهالی فراموش خانه است علامت درجات دیگر از این قبیل چیزها است و از برای هر کسی ممکن است با یکدیگر علامت شناسائی بگذارد اگر وضع

اینکار بجهت انتظام دولت بود که صاحب دولت و مملکت ازین حرفه صرف نظر فرمودند و قدغن اکید نمودند بعد از قدغن چرا باز مشغول نمودند و اگر اسباب مداخل بود از حقه بازی و کارهای دیگر بیشتر میتوانست مداخل کرد و اگر بنای ترویج شریعت و امت شریعتی را که شخص کافر میروج باشد چه حالت خواهد داشت اگر چه جماعتی اعتماد و اعتقاد بر عقل وافی و حزم کافی اوداشتند و در امورات از او و پدر او مشورت میکردند ولی آده عاقل صرف نظر از نعمت کلیه ولی نعمت نمینماید و در مقابل پادشاه قاهر غالب دکان فتنه و فساد نمیکشاید ای ذره تو در مقابل خورشید بیچاره چه میکنی بدین خوردی .

درجه اول از قرار این تفصیل بدون کم و زیاد است بخيال اینکه اگر مصلحت مقتضی شود و امر مقرر شود در میان مردم منتشر شود تا عموم مردم مستحضر شده وقع اینکار بکلی تمام شود عرض نمود درجه دوم را بطوریکه در صفحه دیگر عرض نموده است درجه دوم از قرار است که عرض مینماید تفسیر آنرا نوشت و عرض نمود از برای عوام مقتضی نیست اما قدری غور و تعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت است بزبان عربی ذکر نمود خاننژاد نیز همان طور عرض نمود تأویل آن خیلی مفصل است که اگر امر مقرر شود بنویسند از این قرار است المقصود من الجماعة تسهيل المعاش و تکمیل النفس و هما يتقولون على النظم والنظم يتحقق بعشرة اجزاء اول الاطمینان فی النفس دوم الاطمینان فی الحال سیم المساوات فی الحقوق چهارم الاختیار فی العقیده و الخيال پنجم الاختیار فی الشخص ششم الاختیار فی الکلام هفتم الاختیار فی الکتابه هشتم الاختیار فی الکسب نهم الاختیار فی الاجتماع و هو اس الاساس دهم الامتیاز و المرجحان فی الفضيله .

خاننژاد این دو درجه را دیده و این درجه دوم اگر تفسیر شود از این درجه معلوم خواهد شد خیالات او علامت شناسائی این درجه از سؤال ازین است اگر کسی بخواهد معلوم کند که فلان شخص درجه دوم را دیده میبرد چند سال داری طرف مقابل يك لفظ دومی باید بگوید بیست دو و دو لفظ داشته باشد علامت دیگر [قلم خوردگی روی دو کلمه]

دست چپ جفت نموده در طرف چپ نگاه میدارد...<sup>۱</sup>، متأسفانه از اینجا بعد صفحات این گزارش از بین رفته و شخص یا اشخاصی آنرا پاره کرده اند. بنظر میرسد شخصی و یا اشخاصی که این صفحات را از دفترچه تنظیمی جدا نموده اند فراموش کرده و در مفاد آن ذی علاقه و ذی نظر بوده اند زیرا همینکه نویسنده شروع بشرح علائم ماسونی میکند آنرا قطع مینمایند.

یکی دیگر از جالبترین اسنادی که درباره فراموشخانه در دست رساله فراموشخانه است، مربوط به مشوالی است که یکی از علمای تبریز از میرزا ملکم خان درباره فراموشخانه میکند. ملکم در جواب او مطالب جالبی مینویسد. قسمتی از این جوابیه چنین است<sup>۲</sup>:

#### جناب آقا

داستان فراموشخانه البته بعرض شما رسیده است، جمعی در تحقیق این مسئله متحیر مانده اند بعضی میگویند اوضاع کفر و اسباب ضلالت است برخی میگویند مایه تکمیل انسان و منشاء نظم عالم است. فرقه ای رفته اند هیچ نمیگویند گروهی نرفته اند تفصیل غریب بیان مینمایند. از آنجائیکه کشف دقائق علوم و تقدس ایجاب واجب شده است و من این مفاعلت را و بتفصیل تمام دیده ام الآن آنچه خود یافته ام و آنچه دیگران تقریر مینمایند کلاً معروض حضور عالی میدارم اشخاصی که از حقیقت این دستگاه فی الجمله معرفتی حاصل کرده اند همه بر این ادعا هستند که معنی دین و قوام دولت در اسرار این دستگاه است ولی اشخاصی که از این اسرار بجز مجهولات جهل چیزی نیافته اند منکر این اقوال و مدعی اقسام ایرادات شده اند اول بحثی که دارند این است که اولیای ما چرا از این مقدمه خبر نداده اند و دور نیست این ابراد در نظر جمعی صحیح مینماید ولی من در صحت این خبر تشکیکی دارم.

اولاً از کجا میدانیم که اولیای ما بی خبر از این سر بزرگ بوده اند شاید این مطلب

۱- روی دو کلمه دست چپ هم با مرکب سیاه محو شده، خواننده نمیشود.

۲- رساله خطی بدون صفحه بشماره ۳۱۱۶ کتابخانه ملک.

را بهزار قسم بیان کرده اند و عاملت نیستیم و شاید وقتی باصل معنی برسیم یا خود اعتراف کنیم که این حقیقت بزرگ در نظر از باب بصیرت همیشه مکشوف بوده است. ثانیاً بالفرض هم در کتب ما از این مقدمات هیچ خبری نباشد سکوت گذشته بجهت حقیقت حاضر مگر دلیل بطلان نخواهد بود.

شکی نیست جمیع عالم بشری و کل رموز معرفت در نظر انبیاء و اولیاء مشهود بوده است ولیکن این نیز مبرهن است کسه باقتضای حکمت بالغه نخواسته اند جمع معارف مخفی را در عهد خود بروز دهند چنانچه از تلفراف نه از تصویر عکس نه از مغناطیس حیوانی نه از پنکی دنیا و نه از هزار حقیقت دیگر خبر نداده اند پس معلوم است سکوت اولیاء بر یک علم دلیل تقدم آن نخواهد بود در صورتی هم از این سیر بزرگ هیچ اشاره نکرده باشند این معنی ابداً خللی بحقیقت ما نخواهد رسانید و آن اشخاصی که میگویند چون این دستگاه از فرنگستان آمده است بهمین دلیل باید منکر و مخرب آن شد باعتقاد بنده در این تحقیق خود دوسو بزرگ دارند.

اولاً در صورتی هم این مطلب واقعاً از فرنگستان آمده باشد این معنی بهیچوجه موجب نقص مطلب نخواهد بود زیرا که عینک را حکیم فرنگی اختراع کرده است و امروز چشم مقدسین اسلام اسباب قرائت قرآن شده است.

ثانیاً حقایق بزرگ را نه در خاک فرانسه میکارند نه در کارخانه انگلیسی میسازند آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد شعاع حقیقت از هر گوشه که بروز کند اصل و منشاء آن یکی خواهد بود و اگر مافی الجملة بصیرتی داشته باشیم خواهیم دید که حقیقت این اسرار نه مال فرنگ است نه مال هندی نه زمان معین داشته و نه مکان مخصوص.

ابن یک حقیقت است که از اول خلقت عالم تا بحال طبیعت را از انوار خود ممنوع دارد و اگر از ما کسی ندیده است از عدم بصیرت بوده نه از فقدان حقیقت لکن من از این ایرادات و غفلت جهال چندان تعجب ندارم حیرت من در اینست بعضی اشخاص دیگر که خود را از کمترین قوم میدانند وقتی که از تحقیق این امر عاجز میمانند عجز خود را مبدل بتغیر میکنند و با کمال اطمینان حکم مینمایند که این سر کفر محض است بعلت

اینکه هر چه ما می پرسیم بما نمیگویند انصافاً بجهت رد مطلب بهتر از این دلیل نمیتوان  
 اقامه کرد من نا بحال نفهمیده بودم که اخفای مطلب جزو کفر بوده است و در دنیا هزار صنعت  
 و علم هست که تعلیم آن مشروط بکتمان است و شنیده بودم که جمیع انبیاء حکما حتی معلمین  
 و استادان فنون بعضی از رموز علم خود را نمی آموختند مگر بشرط کتمان و خیال میکردم که  
 اگر علمی داشته باشم مختار خواهم بود که علم خود را پنهان بکنم یا بنا بیک مصلحتی در  
 نزد دیگران و در بعضی بگذاریم حالا از فراری که حضرات کمالین میگویند این اعتقاد من  
 کفر محض است و من تعجب دارم که صاحب این اسرار بچه خوبی و بچه زودی خود را  
 از آرایش این نوع کفر مبرا ساخت زیرا کدمی بنم سر خود را بچندین هزار نفر برز داده است  
 هر گاه سر خود را منحصر بفرقه مخصوص میساخت باز از آرایش کفر بکلی مستخلص نمیشد  
 ولیکن از حسن اتفاق هیچ صنفی نیست که مسئولین آنرا خواه سید خواه عالم خواه امیر  
 و خواه تاجر محرم اسرار خود نساخته باشد و الان هم میگوید سر خود را از هیچ کس پنهان  
 نخواهم کرد هر کس میخواهد بیاید و ببیند از اطراف میشنوم که محققین ما فریاد میزنند  
 که اگر صاحب این اسرار راست میگویند پس چرا جوان است چرا ریش ندارد چرا  
 در لباس علم نیست چرا دشمن معنی ندارد سر کار آقا از خود شما میپرسم در مقابل این  
 نوع ایرادها چه میتوان گفت صاحب این اسرار کی گفته است بیائید شخص مرا اسیر کنید ما با  
 ظواهر او چه کار داریم فرض میکنم که يك چرخي که در هند ساخته اند و آورده اند اینجا  
 حرف میزند چیزی که بر ما لازم است این است که بحقیقت مطلب از برسیم ما به هیچ وجه  
 حق نداریم که قبل از تحقیق مطلب ظاهر چرخ را دلیل بطلان معنی قرار دهیم تلفراف را از  
 فرنگستان همین شخص محقر که ریش ندارد آورده است حال اگر شخص او هزار عیب  
 هم داشته باشد از فواید تلفراف چه کم خواهد شد باری معنی حقیقت ندر دفتر حرامانست  
 نه در آرایش لباس و نه در اغلاق کلام و اگر صاحب چنین بصیرتی باشیم که حقیقت را در هر  
 لباسی و در هر زمان بشناسیم خواهیم دید که هیچ صورت و هیچ لباسی منافای حقیقت نیست  
 و در هیچ مقام نباید از روی ظاهر حکم نمود شك ندارم که اگر جناب عالی دقایق این مقامات  
 را درك نمائید و در اقوال مدعیان فی الجمله تأملی فرمائید از جهل این غریق حیرت و

برسالت صاحب این مقامات معلوم نرحم خواهی نمود چه بحثها و ایرادات دارد که من از اظهار آنها خجل و عاجز مانده‌ام مثلاً مؤسس این دستگاه را مورد طعن و لعن میسازند که چرا دونفر فاضل که سابقاً تشنه خون هم بوده‌اند حال نسبت بهم محبت میکنند. فلان واعظ هزار سال جمعی از معقولین را لعن میکرد از روزی که محرم این اسرار شده دیگر از کسی بد نمیگوید پس معلوم شده است که صاحب این اسرار کافر است و مرد مرا بی‌دین میکند از همه غریب‌تر این است که میگویند فلان شخصی مقامات شما را سیر کرده و باز معصیت میکند.

ای آقای محترم، ماکی ادعا کردیم که سیر ما اسباب معصومی است وضع حمام بجهت پاکی و طهارت است و ما روزی هزار نفر می‌بینیم که پس از غسل باز مرتکب هزار معصیت و کثافت و نجاست میشوند پس باید صاحبان حمام را تکفیر کرد.

سیر این مقامات اسباب تکمیل انسانی است و لکن هر کس با اندازه استعداد بهره میبرد و بعضی خوب میشوند و برخی بهتر میشوند بعضی زندگی تازه حاصل مینمایند و اگر هم فرضاً کسی هیچ ترقی نکند قطعاً سیرل نخواهد نمود و انگهی معایب اسباب سیر چه ربطی باصل خواهد داشت یغیب درد دنیا بزدگتر از اسلام حقیقی نیست و ملائحت از تأثیر نفس و از برکت وجود جناب حمزه آب صلی الله علیه و آله بالاتر میری نبوده است با وصف این همان اشخاصی که شب و روز در جمعیت حضرت بودند آنها را اخس اشقیه میدانیم پس معلوم میشود که نقص استعداد معلم موجب انکار حسن مدرسه نخواهد بود.

حضرات محققین بعد از آنکه از این ایرادات بی‌معنی خستند و خجل میشوند بجهت تسلی خود با مناعت تمام میگویند بلی زیاد اصرار کرده‌اند که ما را به برند و لکن مترقیه زیرا که دین آدم را میگیرند بجهت خالرا آسایش ایشان عرض میکنم که دوا پنهان بکار آسوده باشند هیچکس در خیال آوردن ایشان نبوده است بهمین دلیل که ایشان تسلی می‌فهمند و نرفته میدانند و چیزی که محقق این دین است که چند هزار نفر از ارباب کمال با نهایت اصرار طالبان این سیر شدند و بچندین جهات از رای ایشان سیر نشد اما آن اشخاصی که بجهت دین خود نرسیدند و نزدیک آن نیز نرفتند کار بسیار بجائی کردند بعلم است که



دینی که بتوان در نیمساعت ضایع کرد دین نیست؛ تا کسی دین محکم نداشته باشد در این سیر راه نمیاید و افعالاً ملاحظه بفرمائید اختلاف عقول انسان تا بجه پاید است دوهزار نفر عالم و متدین و ارباب هر نوع کمالات میروند یکجائی هیچ نمی فهمند که در آنجا دین و ایمان خود را بیاد آوراند و بکنفر آدم هنوز نرفته؛ هنوز ندیده فی الفور می فهمد که آنجا دین آدمی را میگیرند و اگر کسی برود کافر خواهد بود حیث کسی من نسبت به بیچکس حق مؤاخذة ندارم والا از این نوع اشخاص چند سؤال نموده و میگفتم آقای دیندار از کجا فهمیده اید که دین آدمی را میگیرند و آن اشخاص که فرقتانند از دین ایشان چه کم شد ما است از حالت فلان امام چه نفس می بیند عقل و دین خود را بجه بند بر عقل و دین اینهمه اشخاص معتبر ترجیح می دهید اگر این حضرات از اول فهمیده رفتند پس چرا بعد از فهمیدن اولاد و دوستان خود را از این منبع نکردند ما می بینیم که پدر هر که رفت بالاتامل پسرش را فرستاد هر ذی شعوری بدون آمد فی الفور خواست برادرش را داخل کند.

حتی جمعی را دیدیم که اول منتهای ارتکار و عداوت را نسبت باین سیر داشته و بعد وقتی که رفتند دیدند بیش از همه کس در تقویت آن هجائقه نمود از این دلایل میبرهن است که حقیقت اینمقام باید از آن باشد که تصور کرد ما بد و انگهی خود شما تصدیق دارید که این سیر را ندیده اید و از آن طرف کسانی که دیده اند کلاً مصدق و متقوی اینکار هستند پس حرف شما چیست؟ شما که علم فوای ندارید چرا حکم بر مجذول مینمائید هر گاه میگوئید يك آخوند نامعرف آمده کبریت را نقل کرده است:

اولاً از کجا که رفته باشند

ثانیاً از کجا که چیزی درک کرده باشند

ثالثاً از کجا که حقیقتش را بشما گفته باشند

رابعاً قول او از کجا ترجیح داشته باشد

بقول هزار مسلمان دیگر از يك طرف میگوئید این عمل کفر است بعلم اینکه مطلب را بروز نمیدهند از جانب دیگر میگوئید ما از روی علم میدانیم کفر است بسبب اینکه

مطلب را بروز نداده اند معنی و عمق این دلیل را هم بر همه کس معلوم است چیزی که بر هیچ قسم بر من معلوم نمیشود اینست که باین نوع دلایل چه قدر علم و تقدیس باید تا شخص با کمال آرامی فتوای قتل چندین هزار مسلمان را بدهد و آن هم چه نوع مسلمان اشخاصی که بر حسب عقل و علم و دیانت و هر نوع فضیلت مشهور کل ایران و نخبه اعیان دین و دولت اسلام محسوب میشوند شما که اینهمه اشخاص محترم را باین آسانی تکفیر میکنید .

اولاً بفرمائید تفسیرشان چه بوده است چه جرم دگماهی از ایشان سرزده است کدام حرام را حلال کرده اند و کدام حلال را حرام ساخته اند از اصول شریعتی چیزی منکر شده اند نه خیر حرفی که خلاف شرع باشد از ذهن ایشان بیرون آمده است نه خیر عملی که برخلاف شرع باشد از ایشان صادر شده است نه خیر از کسی بدگفته اند نه خیر بد کرده اند نه خیر پس آنچه گناهی کرده اند؟ که باین اطمینان خاطر فتوای قتل ایشان را میدهند بلی گناه و کفر بزرگی که از ایشان صادر شده اینست که نفاق و عداوتهای سابق خود را فراموش کرده اند و حلال میخواهند نسبت به دیگری از روی محبت رفتار نمایند .

ای مسلمانان متدین با این ایراد خود خوب تأمل فرمائید ببینید اگر اتحاد ما بیشتر است یا کفران اشخاصی که اتحاد مسلمانان را منافی اسلام میدانند در رفع نفاق را اسباب تکفیر مسلمانان می سازند بلی هر گاه مسلمانان ما با کفار نفاق میکردند دور نبود که ایراد شماها بجا می شد ولی هزار نفر مسلمان شاهدند که این عمل با کفر خارج هیچ ربطی ندارد و اگر اتحادی است میان خود مسلمانان است ظهور کل انبیاء و وضع جمیع اولیاء بجهت تمهید مواساة و الفت عباد بوده است بنیان اسلام بخصوص بر مسالمت و اتحاد است جمع حرکات و اقوال ختمی مآب شاهد و معقوب این حقیقت است و آن کارهای بزرگ که در صدر اسلام بظهور رسید کلاً از زمین مواسات و اتحاد مسلمین بود با وجود اینحال اشخاصی که خود را رئیس اسلام میدانند اتحاد و مسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت می سازند معایب و خرابیهای نفاق ما عالم را گرفته است و هیچ روزی که